

ثروتمند که به طبقه روحانیون تعلق ندارند، هنگام صرف غذا مانند ما اروپاییان روی صندلی و پشت میز می‌نشینند، و غذاها را هم مثل ما اروپاییان با کارد چنگال می‌خورند. آنان شراب قوی ایران را در پیاله‌های بلورین می‌نوشند و به ندرت آن را با آب رقیق می‌کنند.

در بین ایرانیان وقتی شخصی در حال مرگ است، او را رو به قبله دراز می‌کنند و از وی می‌خواهند که جمله زیر را بگوید «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و اشهد ان علی ولی الله»، اگر وی دیگر قادر به ادای این جمله نباشد کسانی که در اتاق حضور دارند به جای او این جمله را بر زبان می‌آورند. بعد از آنکه شخص بیمار جان سپرد، اقوام و نزدیکانش مرده‌شورها را فرامی‌خوانند و زنان با صدای بلند به گریه و شیون می‌پردازند. جنازه را روی تابوتی چوبی گذاشته و آن را به حمام یا مرده‌شوی خانه می‌برند. مرده‌شورها طبق احکام مذهبی کار شستشوی را انجام می‌دهند؛ نخست جنازه را با آب می‌شویند بار دوم با آب و سدر و بار سوم با مخلوطی از کافور؛ بعد قسمت‌هایی از بدن را با کافور خالص می‌پوشانند و جنازه را در کفن می‌پیچند و بعد از خواندن دعای مختصری جنازه را به سوی گورستان حمل می‌کنند و همان روز آن را به خاک می‌سپارند. کمک در حمل تابوت فرد مسلمان از نظر شرع ثواب دارد. اگر قرار باشد که جنازه متوفی را در یکی از شهرهای مقدس چون قم، مشهد، کربلا یا نجف دفن کنند جنازه را تا هنگام حرکت کاروانهای حمل جنازه، در سرداب یکی از مساجد یا یکی از امامزاده‌ها به امانت می‌گذارند. بعد از تدفین، روحانیون تا سه روز برای آرامش روح متوفی آیات قرآن و دعاها را مخصوصی می‌خوانند. در خلال این سه روز نزدیکان متوفی از دوستان و آشنایانی که برای گرفتن تسلیت به بازماندگان به خانه‌شان می‌آیند پذیرایی می‌کنند و مراجعین نیز با گرفتن جملاتی کوتاه و تسلی‌بخش همراه با آیاتی از قرآن به آنان دلداری می‌دهند.

ایرانیان برای توصیف مرگ اصطلاحات و عبارات زیادی دارند که برخاسته از اعتقادات مذهبی‌شان است. مثلاً در مورد شخصی که فوت کرده باشد می‌گویند «او جامه عاریت را از تن درآورد و به صاحب اصلیش سپرد» یا «دار فانی را وداع گفت و به سرای باقی شتافت». ایرانیان در مقابل واژه «Verstorben» ما از دو واژه استفاده می‌کنند که یکی «مرحوم» و دیگری «متوفی» است. مرحوم، تقریباً به معنای «کسی است که رحمت خداوند شامل حالش شده است» و فقط در مورد مسلمانان به کار می‌رود اما «متوفی» یعنی کسی که فوت کرده در مورد مسیحیان، یهودیان و کافران نیز استعمال می‌شود.

دین و قانون

اکثریت ساکنان «ممالک محروسه ایران» مسلمان و پیرو مذهب شیعه هستند که از دیرباز با سایر مسلمانان، یعنی پیروان سنت اختلاف داشته‌اند. بدیهی است که ایرانیان شیعه معتقدند که مذهب آنان صحیح‌ترین نوع اسلام است و لطف و عنایت الله بیشتر از سایر مسلمین، شامل حال آنان می‌شود، اختلاف آنان با سایر مسلمانان در مسایل زیر خلاصه می‌شود: تفسیر پاره‌ای از آیات قرآن که در مدارس ایران به زبان اصلی و با تلفظ عربی تدریس می‌شود، نظریاتشان در مورد علی (ع)، داماد پیامبر که ایرانیان او را موجودی نیمه‌الهی میدانند و برایش احترام فوق‌العاده زیادی قائلند و چند نکته دیگر. به زعم آنان مسیحیان، یهودیان، گبرها (زرتشتیان) و کافران از نظر مذهبی به ترتیب در درجات پایین‌تری قرار دارند.

ایرانیان به این شعار عقیدتی سنی‌ها «لا اله الا الله و محمد رسول الله» عبارت «علی ولی الله» را نیز می‌افزایند. آنان پیامبرشان را با این القاب می‌نامند «سرور عالمیان، خاتم الانبیا، پادشاه و پیشوای اولیا و انبیا و مرسلین و مخلوقات هر دو جهان، و شریف‌ترین و بهترین انسان‌ها».

ایرانیان همچون سایر مسلمانان آدم را «نبی الله» ابراهیم را «خلیل الله»، موسی را «کلیم الله» و مسیح را «روح الله» و [حضرت] محمد [ص]، پیامبر خودشان را، «رسول الله» خطاب می‌کنند به علاوه عده‌ای معتقدند که وی دارای سه نام می‌باشد، در روی زمین نامش «محمد»، در آسمان «احمد» و در دنیای زیر زمین «محمود» است. این سه نام و بخصوص دو نام نخستین را نامهای مقدسی می‌دانند و معتقدند که دارندگان این نامها بدینوسیله سلامتی و تندرستی‌شان تأمین شده است.

شیعه‌ها در مورد [حضرت] علی [ع] از لقب «امیرالمؤمنین» استفاده می‌کنند و اعتقادشان بر این است که هیچیک از خلفا حتی عمر، خلیفه برحق نبوده‌اند.

پیروان فرقه علی‌اللهی* که شمارشان در ایران نسبتاً زیاد است پا را از این هم فراتر گذاشته و علی را تجسم خداوند روی زمین میدانند. آنان مدعی‌اند که در میان اعقاب خانواده «آتش‌بگ» که در کرمانشاه سکونت دارند نیروی اعجاز‌آمیزی وجود دارد که آنان را قادر می‌سازد روی شعله‌های آتش راه بروند، بدون اینکه آتش کوچکترین آسیبی به آنها برساند. می‌گویند درستی این ادعا، حتی در حضور شاه عملاً به ثبوت رسیده است. در روستای رودهن، در حوالی دماوند، که ساکنانش همگی علی‌اللهی هستند، شخصی موسوم به سید جعفر زندگی می‌کرد که رییس مذهبی‌شان به شمار می‌رفت و در میان چادرنشینان آن حوالی به عنوان فردی صاحب کرامت و معجزه‌گر مشهور بود. هنگامی که در سال ۱۸۵۳ میلادی، ویا در تهران شیوع یافت، اهالی بیماران را به خانه او می‌بردند تا وی آنها را شفا دهد. عده‌ای دیگر از وی تقاضا می‌کردند که برای جلوگیری از ابتلا به این بیماری وسیله‌ای در اختیارشان بگذارد. او هم درخواست آنان را همیشه برآورده میکرد و در حالی که دعایی زیر لب زمزمه می‌کرد آنان را و امیداشت که از زیر تیغه شمشیری بگذرند. علی‌اللهی‌ها نه در ماه رمضان روزه می‌گیرند و نه نمازهای پنجگانه را که ادای آنها برای هر مسلمانی واجب است، بجا می‌آورند، همگی بدون استثنا شراب و عرق می‌خورند و افراد ایل گوران حتی از خوردن گوشت خوک در ملاءعام هم ابایی ندارند.

خواندن نماز با طهارت‌های مربوطه، گرفتن روزه، دادن صدقه، و رفتن به مکه، فرایضی است که شیعه و سنی هر دو به آنها عمل می‌کنند.

نهایت آرزوی روحانیون ایران که از همتایان سنی خود به مراتب متعصب‌تر و سختگیرتر هستند، این است که در ایران وضعی شبیه به دوران «الحاکم» خلیفه فاطمی در مصر پدید آورند و نفوذ روحانیون افزایش یابد. الحاکم (۱۰۲۰-۹۹۶ میلادی) خلیفه مصر، شیعه بسیار متعصبی بود که برای تقویت دین و ایمان مردم احکام جدیدی وضع کرد و در اجرای احکام سابق نیز سختگیری بیشتری به عمل آورد. مثلاً دستور داد کلیه سگها را بکشند، زنان را مجبور کرد که از خانه بیرون نیایند - دستوری که به ضرر کفاشان و حمامیها تمام شد - گذشته از نوشیدن مشروبات سکرآور، خوردن انگور تازه و کشمش را هم قدن کرد و اگر کسی جرأت می‌کرد که شطرنج‌بازی کند، بیدرنگ شلاق می‌خورد. وی تمام این کارها را برای جلب رضایت روحانیون که در نظر این خلیفه

* پیروان این فرقه در اصل خود را اهل حق می‌نامند. مترجم

متعصب تجسم [حضرت] علی [ع] و خداوند بر روی زمین بودند انجام می‌داد. «وضو» یا شستن قسمتهایی از بدن قبل از نماز، احکام مذهبی دقیقی دارد. زمین، خانه، فرش و اصولاً کلیه اشیایی که به محل نماز خواندن مربوط است، حتی آبی که با آن وضو می‌گیرند باید شرعاً متعلق به صاحبخانه باشد و از طریق غضب به دست نیامده باشد. آب باید پاک و روشن و خالص باشد و با هیچ نوع مایع معطری مخلوط نشده باشد. شخصی که می‌خواهد وضو بگیرد، باید نخست کلیه اشیاء ناپاک را از بدن و لباسهای خود دور کند. حواسش را کاملاً جمع کرده و تنها به پروردگار بیندیشد. هیچکس نباید در وضو گرفتن به او کمک کند مگر اینکه در اثر بیماری خود قادر به انجام آن نباشد. شستشوی بدن یا (غسل) دو نوع است؛ غسل ترتیبی و غسل ارتماسی. در غسل ترتیبی، نخست آب را روی سر می‌ریزند و بدینوسیله سر و صورت، گردن و سینه را می‌شویند و بعد آن را روی شانه چپ و سپس روی شانه راست جاری می‌سازند و می‌گذارند که آب تا سایر قسمت‌های بدن و تا پاها جریان یابد. اما در غسل ارتماسی باید تمام بدن را یکباره به زیر آب فرو برد، بطوری که فقط سر آدم از آب بیرون بماند. این نوع شستشو در ایام روزه و در ایام حج انجام نمی‌گیرد. یک نوع طهارت دیگر هم وجود دارد که به آن تیمم می‌گویند، تیمم فقط زمانی جایز است که آب در دسترس نباشد یا وقتی که بعلت وجود زخم مصرف آب برای بهبود آن مضر تشخیص داده شود. در آن صورت با استفاده از خاک یا شن تیمم می‌کنند. بدین ترتیب که دستان و پیشانی را تا نزدیک بینی با خاک یا شن مس می‌کشند. خاک باید پاک و خالص باشد، یعنی تراشه چوب مرمر و سنگریزه در آن وجود نداشته باشد.

در مذهب شیعه تماس و استفاده از چیزهای ناپاک و نجس اکیداً منع شده است برخلاف سنی‌ها که به مسیحیان و یهودیان اجازه می‌دهند به مساجد و حمامهایشان بروند، چون به قول معروف آنان را «اهل کتاب» می‌دانند، شیعه‌ها درهای مساجد خود را به روی پیروان کلیه ادیان و مذاهب دیگر، به استثناء سنی‌ها، بسته‌اند؛ زیرا می‌ترسند که حضور آنان مساجد و حمامهایشان را به اصطلاح نجس کند. خوردن از غذای کافران و معاشرت با آنان اکیداً منع شده است، تنها در صورتی که شخص شیعه را خطر مرگ تهدید کند و سخت بیمار و ناتوان باشد، مجاز است که این دستور را نادیده بگیرد. از نظر مسلمانان و شیعیان نوشیدن مایعات زیر حرام است: کلیه مسکرات و مخدرات و همچنین شیر چهارپایانی که گوشتشان حرام است.

در روایت آمده است که خلیفه عمر حدّ شارب خمر را بنا به وضع جسمانی اش بین

چهل تا هشتاد تازیانه تعیین کرده بود. هنوز هم در ایران همین مجازات در مورد اشخاصی که این حکم مذهبی را زیر پا بگذارند اجرا می‌شود. اما در ایران اشخاص زیادی هم هستند که واقعاً از نوشیدن شراب یا عرق پرهیز می‌کنند. آنان این حکم مذهبی را کاملاً رعایت می‌کنند و به جز زمانی که شرعاً مجاز به نادیده گرفتن این دستور باشند، یعنی وقتی که مصرف آن برای بهبود بیماریشان مفید تشخیص داده شود، محال است که لب به این نوع مایعات بزنند. اما برخی از ایرانیان تعصب کمتری به خرج می‌دهند و به میگساری و مستی علاقه‌مند هستند. معمولاً در میهمانیهای خصوصی بلافاصله بعد از غروب آفتاب میگساری آغاز می‌شود، و این در حالیکه که پسر بچه‌های زیباروی ساقیان مجلس می‌شوند و پذیرایی از میزبان و میهمان را به عهده می‌گیرند. خوردن مشروب سه چهار ساعت زودتر از صرف غذای اصلی شروع می‌شود و پس از نوشیدن هر پیاله، پسته بوداده، بادام و مزه‌های دیگر به دهان می‌گذارند، به طوری که وقتی سینی‌های پر از غذا را به درون اتاق می‌آورند، دیگر برای کسی اشتیایی باقی نمانده است. قصد اصلی ایرانیان از نوشیدن مشروبات الکلی مستی و نشئه آن است لذا شرابهای ما از قبیل شامپاین و بوردو و بورگونی را چندان نمی‌پسندند و شرابهای شیراز و اصفهان و همدان و قزوین را بر شرابهای خارجی ترجیح می‌دهند. اما آنچه بیش از همه در محافل ایران مورد علاقه است، عرق است؛ پیاله‌های کوچک عرق، در اینگونه مجالس پی‌درپی خالی و پر می‌شود، آن هم با سرعتی که ما اروپاییان نمی‌توانیم تصورش را بکنیم. در مورد قمار هم وضع به همین شکل است و برخی از ایرانیان به آن علاقه‌مندند. هر چند سنی‌ها معتقدند که بازی شطرنج، شرعاً حرام نیست، اما در مذهب تشیع حتی این بازی هم حرام شده است. بازیهایی که در سرزمین آفتاب زیاد رواج دارند، عبارتند از شطرنج، نرد و ورق (گنجفه)^{۳۳}. با اینکه قمار در دین اسلام حرام است، می‌بینیم که در میان طبقات بالا و پایین جامعه حتی در بین خدمتکاران و فراشان نیز شدیداً رواج دارد. مسأله حرام یا حلال بودن گوشت و سایر مواد خوراکی هم با اهمیت تلقی می‌شود. در شریعت به دقت معین شده که چه خوراکیهایی حرام و چه خوراکیهایی حلال است. مثلاً در میان چهارپایان اهلی، گوشت شتر، گاو و گوسفند و در میان چهارپایان وحشی گوشت آهو، بزکوهی و گوزن حلال است. گوشتهایی که خوردنشان مجاز است اما توصیه شده که حتی المقدور از خوردنشان اجتناب شود - به

^{۳۳} در اصل به همین صورت نوشته شده است. مترجم.

اصطلاح ایرانیان مکروه می‌باشند - عبارتند از گوشت اسب، خر و قاطر. و گوشت حیواناتی که خوردنشان به شدت منع شده و حرام است، گوشت سگ، خوک، گربه، موش، موش صحرائی و هر حیوان گوشتخوار دیگر است. گوشت پرندگانی چون کبوتر، کبک، قرقاول، قمری، بلدرچین قابل خوردن است ولی گوشت کلیه پرندگان شکاری که دارای چنگال و فاقد چینه‌دان هستند حرام است. گوشت ماهی به جز ماهی‌هایی که فلس ندارند یا شبیه به مار هستند، حلال است. مصرف صدف، لاک‌پشت و خرچنگ و سگ ماهی نیز حرام است. تخم ماهی‌های حلال را می‌توان خورد، اما خوردن کلیه ماهی‌هایی که مرده از آب گرفته شوند، حرام است. حتی ماهی‌های مؤسسه ماهیگیری (شیل) که دولت ایران از اجاره آن به ماهیگیران روس سالانه ۲۵ تا ۳۰ هزار تومان، عایدی می‌برد، به حرام و حلال تقسیم شده‌اند.

گوشت گاو خفه شده و خون و جگر سفید و روده همچنین خوراکیهایی که با اشیا و افراد نجس تماس داشته‌اند، خورده نمی‌شود. برای پختن غذا از آتش استفاده می‌شود و اگر این آتش از طریق سوزاندن فضولات حیوانی هم باشد، اشکالی ندارد. چیز دیگری که خوردنش حرام است خاک است، البته به جز خاک [تربت] مقبره امام حسین [ع] که آن هم به عنوان داروی شفابخش مورد استفاده قرار می‌گیرد، همچنین کلیه سموم در صورتیکه به عنوان دارو مصرف نشوند، حرام هستند.

هنگام ذبح حیوانات، سه مسأله را باید رعایت کرد. نزد اهل تشیع، شخصی که حیوان را ذبح می‌کند (ذابح) باید مسلمان باشد، در غیر این صورت گوشت حیوان پاک نخواهد بود. اگر این شخص جوان، پیر، مرد یا زن، شیعه یا سنی باشد، فرقی نمی‌کند. وسیله‌ای که با آن حیوان را ذبح می‌کنند (آلت ذبح) باید آهنی و در صورت فقدان آن سنگی یا چوبین باشد. بعضی از مجتهدان سنی معتقدند که قربانی را می‌توان با استفاده از ناخن یا حتی دندان نیز ذبح کرد. سوم رعایت سنی است که به نحوه کشتن حیوان مربوط است. مثلاً سر حیوانی که می‌خواهند ذبح کنند باید رو به قبله باشد و هنگام بریدن آن هم کلمات «بسم الله» و «الله اکبر» ادا شود. ضربه کشنده باید توسط کارد یا نیزه وارد شود. قربانی باید بعد از آن مدتی تکان بخورد یا اینکه حداقل خون زیادی از او برود. به جز مواقع ضروری هیچگاه نباید حیوان را قبل از طلوع آفتاب یا بعد از غروب آن قربانی کرد و در روزهای جمعه که نزد مسلمانان چون یکشنبه‌های ماست، هرگز بعد از ظهر قربانی را ذبح نمی‌کنند. فروشنده گوشت هم باید مسلمان باشد.

برای رفتن به حج، شخص باید واجد شرایط زیر باشد. زیارت‌کننده باید بالغ عاقل و

آزاد (برده‌ها ملزم به زیارت مکه نیستند)، سالم و مستطیع باشد. یعنی آنقدر مال داشته باشد که بتواند علاوه بر مخارج سفر از عهده تأمین مخارج اعضای خانواده خویش در ایام سفر برآید. سفر باید کاملاً بی خطر باشد و در زمان معینی صورت گیرد. شیعه‌ها از مزار امامانشان امام حسین واقع در کربلا و علی [ع] در نجف و [حضرت] رضا [ع] در مشهد نیز زیارت می‌کنند. کسانی که از این زیارتگاهها باز می‌گردند ملقب به «کربلایی» و «مشهدی» می‌شوند در حالی که کسانی که به مکه رفته‌اند لقب مهمتر «حاجی» را دارا می‌شوند. به محض اینکه پیروان علی [ع] وارد عربستان می‌شوند از رسم «تقیه» یعنی پنهان کردن مذهب خویش استفاده می‌کنند و در شهرهای مکه و مدینه خود را پیرو مذهب شافعی قلمداد می‌کنند. این یگانه راهی است که آنان را از تعقیب و آزار سنی‌ها مصون می‌دارد.

وقتی که یک ایرانی شیعه قصد می‌کند در ماه رمضان به مسافرت برود، نخست باید ببیند که این سفر از حیث موازین شرعی چگونه است. اگر قصدش از سفر زیارت یا انجام معاملات غیرقابل تأخیر بازرگانی یا موارد مشابه باشد، در آن صورت مجاز است روزه را بشکند و نمازهای واجب را کوتاه کند. اما در سفرهایی که از روی اجبار باشد، مثلاً سفرهایی که در آن محصل مالیاتی به دستور دولت برای جمع‌آوری مالیات به خارج از شهر می‌رود و بنا به ماهیت شغلی‌اش مجبور است علیه همکیشان خود اقداماتی انجام دهد، گرفتن روزه و خواندن نمازهای کامل واجب است.

اگر فردی شیعه در ماه رمضان شهر خود را ترک کند و بیش از چهار فرسخ از آن دور شود مسافر تلقی می‌شود و می‌تواند روزه نگیرد. در ماه رمضان در تهران و سایر شهرها، هنگام طلوع و غروب خورشید جهت اطلاع روزه‌داران از زمان شروع و پایان روزه، یک تیر توپ شلیک می‌شود.

شیعه‌ها در سال قمری روزه‌های زیر را جشن می‌گیرند. روز دهم ماه ذیحجه که روز عید قربان است در این روز کسانی که استطاعت مالی دارند هر یک به فراخور حال خود از یک تا چند گوسفند قربانی می‌کنند و گوشت آن را بین فقرا تقسیم می‌نمایند. شاه ایران یک شتر قربانی می‌کند که یکی از شاهزادگان یا یکی از اعضاء خانواده، (دایی بزرگ شاه)، نخستین ضربه نیزه را در گردن شتر فرو می‌برد. بنابراین رسم قدیمی، هر یک از اعضاء بدن شتر قربانی شده را به یکی از اصناف تهران می‌دهند. چند روز قبل از عید قربان، شتری را که برای قربانی تخصیص یافته با شال، و پارچه‌های قیمتی دیگر تزئین می‌کنند و با تشریفات خاصی در محله‌های مختلف شهر می‌گردانند و این در حالی است

که یک اسب کوچک (یابو) و موزیکانچیان وی را همراهی می‌نمایند. این دارودسته در مقابل منازل اعیان و صاحبان مشاغل مهم و همچنین در مقابل خانه سفرای خارجی توقف می‌کنند و کسانی که شتر قربانی را می‌گردانند، از صاحبخانه چند تومان یا چند سکه طلا انعام می‌گیرند.

دومین جشن را روز دوازدهم ماه ربیع‌الاول^{۳۱} می‌گیرند که روز تولد [حضرت] محمد [ص] است و به آن «مولود نبی» می‌گویند. سومین جشن، روز اول ماه شوال است که ماه رمضان به پایان می‌رسد و به عید «فطر» شهرت دارد. اگر بعد از غروب آفتاب روز ۲۹ رمضان، در تهران هلال ماه دیده شود یا اگر دهقانان به شهر بیایند و در حضور علما شهادت دهند که هلال ماه را رؤیت کرده‌اند، فردای آن روز عید فطر است؛ در غیر این صورت روز بعد از ۳۰ رمضان، جشن گرفته می‌شود. چهارمین عید شیعه‌ها، روز هجدهم ماه ذیحجه است و آن روزی است که [حضرت] محمد [ص] علی [ع] را به جانشینی خود برگزید. شاه ایران جشن دیگری به جشن‌های فوق افزوده است که به افتخار دوازدهمین و آخرین امام، مهدی (ایرانیان آن را مهدی تلفظ می‌کنند) گرفته می‌شود.

جشن ششم، عید نوروز است. این جشن، جشن سال نو است و روزی است که در آن جرم خورشید در دایره منطقه البروج وارد برج حمل می‌شود و بهار آغاز می‌گردد. در لحظه تحویل سال نو که زمان دقیق آن توسط منجم‌باشی دربار تعیین می‌شود، توپی در تهران شلیک می‌کنند. در این روز روحانیون عالی‌مقام، درباریان و صاحب‌منصبان لشکری و کشوری و همینطور اروپاییانی که در استخدام دولت ایران هستند برای عرض تبریک به حضور شاه بار می‌یابند. بدیهی است که برای شرکت در مراسم سلام از آنان دعوت به عمل می‌آید. روز بعد هیأت نمایندگان سیاسی با تشریفات کامل به حضور شاه پذیرفته می‌شوند. به مناسبت عید نوروز کیسه‌های کوچکی، حاوی سکه‌های طلا و نقره که چندان خوب هم ضرب نشده‌اند، میان کارمندان تقسیم می‌شود. رسم دادن شال کشمیر و کرمان به کارمندان و سفرای خارجی که سابقاً به عنوان هدیه نوروز داده می‌شد، مدتهاست که متروک شده است.

روز تولد شاه ایران، یعنی ششم ماه صفر هم، در تقویم کنونی ایران یکی از اعیاد رسمی به شمار آمده است. در این روز سفرای خارجی مقیم تهران، برای عرض تبریک

۳۱ تولد حضرت محمد (ص) روز ۱۷ ربیع‌الاول است. مترجم

سادات حسینی و گروهی سادات موسوی‌اند. به گروه نخست «خمس» که ذیلاً به شرح آن خواهیم پرداخت تعلق می‌گیرد، در حالیکه گروه دوم فقط حق دریافت، «نذر»، یعنی هدایا را دارند [۹] سیدهای سامره، شهری که در نزدیک بغداد واقع است، چندان در ایران مورد توجه نیستند، چرا که این عقیده رایج است که در آنجا گواهی سیادت را می‌فروشد. به کسانی که مادرشان سید ولی پدرشان از افراد عادی باشد «شریف‌زاده» می‌گویند.

در سرزمین آفتاب، اعقاب پیامبر از امتیازات ویژه‌ای بهره‌مند نیستند. بازرگانان سید، به سان سایر همکارانشان مالیات و عوارض گمرکی می‌پردازند. دهقانان سید هم چون سایر دهقانان ناچارند مالیاتها را بپردازند، کارمندی هم که سید هستند و برای دولت ایران کار می‌کنند از طرف شاه به پاس خدمت به دریافت نشان و خلعت مفتخر می‌شوند و در صورتی که خلاف کنند، باید همان مجازاتهایی را که نسبت به دیگران اعمال می‌شود، تحمل نمایند.

هر سیدی می‌تواند از عنوان «حضرت آقا» استفاده کند، البته، این در صورتی است که مقام اجتماعیش استفاده از عنوان مهمتری را ایجاب نکند. نشان و علامت ظاهری آنان عمامه سیاه یا آبی‌رنگی است که به سر می‌گذارند و برخی دیگر علاوه بر عمامه شال سبزی به کمر می‌بندند. شمار بزرگی از مسلمانان ایران، خمس یا یک پنجم از دارایشان را ابداً به سیدها نمی‌پردازند و کارمندان دولت هم به هیچ وجه خود را موظف نمی‌دانند که به نفع اعقاب پیامبر اسلام به جمع‌آوری خمس مبادرت ورزند.

وزارت وظایف و اوقاف که توسط شاه فعلی تأسیس شده می‌توانست برای کشور ایران منافع عظیمی داشته باشد و منشأ آثار خیری گردد. اگر طبق معمول ایران، پس از مرگ واقف قصد خیرخواهانه وی به دست فراموشی سپرده نمی‌شد. به این سبب اکنون منابع مالی بسیاری از مدارس دینی قطع شده است و درآمد حاصل از اجاره خانه‌ها و املاک وقفی که برای تعلیم و تغذیه شاگردان مدارس تخصیص یافته بود، به علت سوءاستفاده مقامات عالی و متنفذین قطع گردیده به طوری که مجتهدین غالباً مجبورند مخارج زندگی طلاب بی‌بضاعت را شخصاً تأمین کنند. بهترین مدارس، مدارس مساجد اصفهان هستند، لیکن طلاب با استعداد و پیشرفته ترجیح می‌دهند که برای تکمیل معلومات و رسیدن به مقام ملایی به کربلا یا نجف بروند. فقط در این شهرهای مذهبی است که طلبه‌ها می‌توانند لیسانس یا اجازه اجتهاد کسب کنند. به کسانی که در این مدارس به تحصیل اشتغال دارند، طلبه (جمع طلاب) می‌گویند.

در ارک سلطنتی حضور می‌یابند. در اعیاد مذهبی نظیر عید قربان، فطر و مولود نبی فقط سفرای کشورهای مسلمان چون عثمانی به حضور شاه بار می‌یابند. از آنجا که مسلمانان سنی سالروز میلاد [حضرت] علی [ع] و میلاد مهدی [ع] را جشن نمی‌گیرند، در این دو جشن آنها هم شرکت نمی‌کنند و ایرانیان شیعه را تنها می‌گذارند.

در ایام خشکسالی و قحطی مراسم خاصی در تهران و سایر شهرهای ایران برگزار می‌شود. روحانیون عالی مقام چون مجتهدین و ائمه جمعه همراه با پیروانشان از شهرها خارج شده و دسته‌جمعی برای ریزش باران به نیایش می‌پردازند.

روحانیون، چه ملاهای ساده و چه سیدها، دارای القاب و عناوین پرطمطراقی هستند که باید هنگام گفت و گو و مکاتبه با آنها به کار رود. زمانی که یک ایرانی با یکی از روحانیون وداع می‌کند این جمله را بر زبان می‌آورد «التماس دعا». در سلسله مراتب روحانیون، یکی از مقامهای مهم «امام جمعه» است. وی از سوی دولت انتخاب می‌شود و در مسجد اصلی شهر خطبه نماز جمعه را به نام فرمانروای وقت می‌خواند. شیخ الاسلام‌ها نیز با تأیید پادشاه به این سمت منصوب می‌شوند و دارای درآمدهای خاصی هستند. لیکن کارمندان دولت به هیچ وجه قادر نیستند ملایی را به مقام مجتهدی یا دکتر در الهیات اسلامی، ارتقا دهند. این مقام علمی فقط در سایه سالهای تحصیل و تدریس به دست می‌آید. قدرت و نفوذ مجتهدان به تعداد شاگردانشان بستگی دارد و طبعاً با بالا رفتن تعداد شاگردانشان نفوذشان افزایش می‌یابد. آنان برای این که مقام و موقعیتشان در جامعه همچنان محفوظ بماند از پذیرش امتیازات اهدایی از سوی حکومت ایران خودداری می‌کنند و هیچگونه پولی از دولت نمی‌گیرند. مردم که برای پیشوایان مذهبی شان احترام زیادی قائلند، مخارج زندگی آنها را تأمین می‌کنند و موجب می‌شوند که آنها از زندگی راحت و بی‌دردسری برخوردار باشند. نظریات آنان در مورد مسایل مذهبی هر چقدر هم که در ایام حیات معروف و معتبر باشد بلافاصله پس از مرگشان در صورتی که مورد قبول جانشینانشان نباشد، کنار گذاشته می‌شود. برای مثال رساله حاجی سید محمد باقر^{**}، بعد از فوتش کنار نهاده شد و رساله مجتهد مشهور شیخ مرتضی^{**}، ساکن کربلا جایگزین آن گردید.

به اعقاب پیامبر اسلام، سید می‌گویند. سادات به دو گروه تقسیم می‌شوند، عده‌ای

^{**} حاجی سید محمد باقر شفتی مشهور به حجت‌الاسلام که اواسط قرن نوزده می‌زیست. مترجم

^{**} شیخ مرتضی مجتهد انصاری از مجتهدین اعلم عصر خود بود. مترجم

در ایران هم چون سایر کشورهایی که دین رسمی آنها اسلام است، یگانه کتاب قانون کتاب قرآن و شغل قضاوت به عهده روحانیون است، آنان در مقابل دولت که قوه اجراییه است از نوعی استقلال برخوردارند. بنابه سنن رایج در سرزمین آفتاب، در جریان دادرسی از خواهان و خوانده، خواسته می شود که در دیوانخانه عدلیه حضور یابند. این مرجع پس از شنیدن اظهارات طرفین و بررسی مدارک به صدور حکم می پردازد. البته این در صورتی است که قضیه روشن و واضح باشد در غیر این صورت موضوع به حاکم شرع که یک شخص روحانی است ارجاع می شود. پس از آنکه طرفین دعوا در مورد انتخاب حاکم شرع با هم به توافق رسیدند و کتباً تعهد سپردند که حکم وی را اجرا خواهند کرد، دیوانخانه شاهی محصلی را برای پیگیری قضیه انتخاب می کند و او در صورت لزوم می تواند برای بردن طرفین دعوا به دادگاه شرع به زور هم متوسل شود. پس از پایان محاکمه، دیوانخانه حکم دادگاه شرع را تأیید می کند و چون دادگاه استینافی وجود ندارد، حکم بیدرنگ اجرا می شود. شاه فعلی از سال ۱۸۶۰ میلادی روزهای یکشنبه به دادرسی می نشیند و شخصاً به شکایات مردم رسیدگی می کند و کسانی را که می خواهند عریضه ای به او بدهند یا ظلمی به آنان شده است، در این روز به حضور می پذیرد. برای شاکسانی هم که دور از تهران زندگی می کنند، صندوق شکایات نصب شده است. در این روز وزیر عدلیه، اعضای دیوانخانه و همچنین سایر کارمندان مربوطه حضور می یابند. شاه پس از شنیدن سخنان شاکیان و بررسی قضیه حکم خود را صادر می کند.

در نظر ایرانیان مذهبی، عُرف، مظهر ظلم و بی عدالتی است و صرفاً آن را قوه مجریه تلقی می کنند که کارش اجرای تصمیمات شرع، یا قوه مقننه است. حکمران تهران و همچنین حکمرانان ایالات و ولایات، در بیشتر موارد طرفین دعوا را به حکام شرع ارجاع می دهند.

محاکم شرع می توانند حتی بدون واسطه گری محاکم عرف به دعاوی حقوقی رسیدگی کنند. البته در این صورت وضع طرفین دعوا همواره رضایت بخش نخواهد بود. چه زیاد اتفاق می افتد که محکوم از پذیرش حکم دادگاه شرع سر باز می زند و دیوانخانه هم نظر به این که مستقیماً به او مراجعه نشده حمایت خود را از طرف مقابل دریغ می دارد.

براساس قراردادهایی که بین ایران و ممالک اروپایی منعقد شده است، در کلیه محاکمات تجاری بین خارجیان و اتباع ایران که در دیوانخانه شاهی یا در محاکم عُرف

جریان می یابد باید دبیر شرقی سفارت کشوری که شخص خارجی تبعه آن است، حضور داشته باشد. در زمینه قضایای جنایی دادگاه عرف فقط حق انجام بازجویی های اولیه را دارد. اگر گناه مجرم ثابت شود، باید او را به وسیله سفارت متبوع خود به میهنش برده و در آنجا طبق قوانین کشور خودش مجازات شود. قوانین جزایی ایران تحت هیچ شرایطی نباید در مورد اتباع ممالک بیگانه اعمال شود.

ظاهراً خشکه مقدسی و تعصبات پاره ای روحانیون مسلمان را باید مانع اصلی الغای کاپیتولاسیون به شمار آورد. برای یک کشور اروپایی غیرممکن است که اتباع خود را در خارج از کشور به امید قضاوت عادلانه علمای مسلمان رها کند. حتی اتباع مسلمان سایر کشورها هم از تعقیب و آزار پاره ای از روحانیون در امان نیستند.

نحوه دادرسی عدلیه دیوانخانه شاهی، در کتابچه دستورالعملی که در تهران چاپ و منتشر شده مندرج است در ایران هنوز هم یک کتاب قانون مدنی تدوین نشده است. نقطه ضعف قوانین عرف این است که می توان آنها را به اشکال گوناگون تفسیر کرد و احکام دیوانخانه که برای اجرایشان موافقت عالیله شاه هم لازم است، غالباً براساس سوء استفاده هایی که از قدرت حکومت به عمل می آید، استوار است. البته چندان امیدی به بی طرفی قضاوت نمی رود، زیرا موضوع دادن هدیه و رشوه و پذیرش آن از طرف قضات امری عادی است و همگی از آن اطلاع دارند. اتباع بیگانه هم برای این که دادگاه به نفع آنان حکمی صادر کند ناچار به چنین اقداماتی دست می زنند.

شاهدی که در دادگاه حضور می یابد باید واجد شرایطی باشد. شاهد باید بالغ و عاقل و مؤمن و متقی باشد و علاوه بر این نسبت به مسأله ای که درباره اش شهادت می دهد، کاملاً آشنایی داشته باشد، دیگر اینکه باید پاکیزه نسب یعنی حلال زاده باشد. در این دیوانخانه ها گواهان را مجبور به ادای سوگند نمی کنند، بلکه این متهم است که در صورت فقدان شهود یا در صورتی که آنان بنا به عللی از ادای سوگند خودداری ورزند مجبور است در دادگاه سوگند بخورد. اسناد و مدارک در صورت مصدق بودن پذیرفته و در غیر این صورت رد می شوند زیرا بنا به روایتی از پیامبر اسلام کاغذ فاقد اعتبار است. البته بهترین مدرک اثبات جرم، اعتراف متهم است که ادامه دادرسی را زائد می سازد.

در ایران یگانه طبقه ای که در مقابل حکومت استقلالی نسبی دارد، طبقه بازرگان است. بازرگان ایرانی به جز عوارض صادرات و واردات کالا، مالیات دیگری نمی پردازد. علاوه بر این همواره به گونه محتاطانه ای عمل می کند تا حتی المقدور با کارمندان دیوان درگیر نشود. از پذیرش کمک آنان نیز سر باز می زند تا اعتبارش نزد همکاران خویش

ریح کمتر از ۲۴ درصد قرض کرد. در بازار تهران پول، حتی با ریح ۳۶ درصد هم قرض داده می‌شود.

اگر شخصی بدهی خود را نپردازد، طلبکار به مقامات دولتی مراجعه می‌کند و دولت مأموری در اختیارش می‌گذارد که به او محصل می‌گویند. پنج تا ده درصد مبلغ دریافت شده برای خدمات محصل کسر می‌شود. اتباع بیگانه نیز برای دریافت طلبشان معمولاً با پرداخت پنج درصد از مبلغ دریافت شده موافقت. در دیوانخانه و وزارت خارجه غلامان و فراشان وظیفه محصل را به عهده می‌گیرند. اغلب آنها را به ایالات می‌فرستند تا ناظر انجام فرامین شاه و احکام دولت باشند.

مجازاتهایی که در ایران نسبت به گناهکاران و گاهی اوقات هم نسبت به بیگناهان اعمال می‌شود عبارتند از تویخ‌های شفاهی و کتبی، جریمه مالی و تنبیه‌های بدنی (چوب و فلک و غیره)، قطع عضو (بریدن دماغ، گوش، دست یا انگشت) و در مورد شاهزادگان، در صورت خیانت کور کردن هر دو چشم، حبس (زندان حکومتی تهران را «انبار» می‌نامند) و اعدام.

حکم اعدام معمولاً توسط علمای مذهبی و براساس احکام شرع صادر می‌شود. اما در بعضی مواقع حکم اعدام (قصاص) که در مورد قتل نفس اجرا می‌شود، می‌تواند براساس تصمیم عرف، یعنی شاه یا یکی از حکمرانان ایالات گوناگون نیز صورت گیرد. اما به طور کلی در مورد اعدام، کارکنان دولت فقط مجری احکام دادگاه شرع هستند. انواع احکام اعدام عبارتند از سنگسار کردن، دار زدن، بریدن سر با شمشیر یا بریدن رگ گردن با یک چاقوی کوچک و تیز. رسم تحویل قائل به ورثه مقتول هنوز هم پابرجاست. در این گونه موارد بسیار پیش آمده است که محکوم قبل از کشته شدن توسط خویشاوندان مقتول مورد شکنجه‌های دردناک قرار گیرد.

حکم قصاص در موارد زیر مجاز است. ۱) در صورتی که اجراکننده حکم از لحاظ وضعیت اجتماعی با محکوم برابر باشد. یعنی یک مرد آزاد از یک مرد آزاد و یک برده از یک برده قصاص می‌کند. ۲) در صورتی که مقتول مسلمان باشد، به عبارت دیگر نباید یک فرد مسلمان را برای قتل یک کافر قصاص کرد. ۳) پدر و پدر بزرگ به جهت کشتن پسر یا نوه خود قصاص نمی‌شوند بلکه باید مبلغی جریمه بپردازند یا به مجازات دیگری که به وسیله حاکم شرع و به دلخواه او تعیین می‌شود گردن نهند. اما بالعکس مادر، در صورت قتل فرزندش، به قتل می‌رسد و همچنین فرزندان در صورت قتل والدین خود به مرگ محکوم می‌شوند. ۴) در صورتی که قاتل هنگام ارتکاب جرم بالغ و عاقل باشد. ۵)

محفوظ بماند. هنگام بروز اختلافات تجاری، ترجیح می‌دهند که مسأله مورد اختلاف را دوستانه بین خود حل کنند. اغلب وقتی یکی از بازرگانان ورشکسته می‌شود، سعی سایرین بیشتر بر این است که همکارشان را از گرفتاری نجات دهند تا اینکه از سقوط وی به نفع خود بهره‌برداری کنند. در این موارد معمولاً برای پرداخت بدهیهای مدتهای طولانی تعیین می‌کنند و خلاصه به هر نحوی می‌کوشند تا به وی کمک کنند. ضبط دفاتر و دارایی یک بازرگان ورشکسته بنا به حکم مقامات قضایی، در نظر بازرگانان ایران، یک عمل ناپسند و غیر قانونی تلقی می‌شود. هیچ مسلمانی حاضر نیست که در حراج اموال وی، حتی شیئی کوچک را خریداری کند. زیرا در صورت چنین کاری به علت زیر پا گذاشتن یک دستور مذهبی، حتماً دچار عذاب وجدان خواهد شد. بارها اتفاق افتاده است که حکومت ایران براساس قراردادهایی که با کشورهای خارجی داشته منازل، مغازه‌ها و اجناس اتباع خود را به خارجیان تحویل داده است بدون اینکه آنها بتوانند کوچکترین نفعی از این اموال ببرند. چون هیچ فرد مسلمانی حاضر نبوده است چنین خانه یا مغازه‌ای را اجاره کند یا کالای مصادره شده را خریداری نماید. معمولاً خارجیان در این گونه موارد بدون استثناء به روحانیون مراجعه می‌کنند و آنان براساس قوانین شرع بدهکار را وامی‌دارند که حق مالکیت خود را به شخص ثالثی منتقل کرده و حساب خود را با بستنکار مسیحی تصفیه کند. محمدشاه مرحوم پدر شاه فعلی ایران، فرزند ولیعهد عباس میرزا دستور یا رقمی صادر کرد که براساس آن برای استهلاک دیون از یک بدهکار ایرانی، به اتباع روسیه حق تقدم می‌داد. بعدها این دستور ملغی گردید و «گراف میدم» سفیر روسیه در ایران برای جلوگیری از ورشکستگی‌های صوری با حاجی میرزا آقاسی قراردادی بست. نکته اصلی این قرارداد این است که حواله‌ها، قراردادهای و اسناد مشابهی که بین اتباع روسیه و ایران رد و بدل می‌شود باید توسط مقامات رسمی دیوانخانه و حاکم عرف یعنی حاکم شهر یا منطقه، تأیید شده و رسمیت یابد. یکی دیگر از مواد این قرارداد معین می‌کند که بدهکاران به یک بازرگان ورشکسته ایرانی می‌بایست به صورتی تحت تعقیب قرار گیرند که گویی به تبعه خارجی مقروض می‌باشند. در یکی دیگر از مواد آن تصریح شده که خارجیان موظفند قبل از آنکه ملکی را گرو بردارند از دولت ایران درباره وضعیت ملک سؤال نمایند. این امر به علت وجود سه نوع مالکیت خالصه، اربابی و رعیتی در ایران است.

با وجودی که در دین اسلام رباخواری حرام است، معهذ ریح صدی دوازده، در سراسر کشور، ربیحی عادلانه به شمار می‌رود و به دشواری می‌توان در بازار مبلغی پول با

در صورتی که مقتول فرد تحت تعقیبی نباشد مثلاً برای قتل یک یاغی از دیدگاه مسلمانان، قصاص به عمل نمی‌آید.

در اینجا لازم است به این نکته اشاره کنم که هنگام تنبیه با شلاق قواعدی رعایت می‌شود. وسیله تنبیه که شلاق است باید از پوست گاو یا شتر باشد و درونش هسته‌های میوه بگذارند. چوب زدن مجازاتی است که نسبت به افراد غیر نظامی اعمال می‌شود. در این مجازات پاهای محکوم را درون نوعی کمان چوبی که به آن فلک یا فلکه می‌گویند قرار می‌دهند و ترکه را به کف پای لخت او میزنند.

شکنجه دادن محکومان تا زمان محمدشاه اعمال می‌شد که وی به درخواست و پافشاری سفارتخانه‌های روسیه و انگلستان آن را ممنوع کرد. شاه فعلی ایران، اعلیحضرت ناصرالدین شاه هم پس از فوت پدر این فرمان انساندوستانه را تأیید کرد و با چاپ اعلانی در روزنامه رسمی ایران به کلیه حکمرانان ایالات و ولایات کشور دستور داد مراقب باشند تا در منطقه تحت حکمرانی‌شان هیچ یک از کارکنان دولت از شکنجه استفاده نکنند. متأسفانه فرمان شاه چندان رعایت نمی‌شود و هنوز هم در ایران برای وادار کردن محکوم به پرداخت جریمه و استرداد اموال مسروقه شکنجه‌های گوناگون به شدت رواج دارد.

نخستین وسیله‌ای که مقامات حکومتی برای شکنجه بدان متوسل می‌شوند زدن چوب به کف پای متهم است. اگر متهم این شکنجه را تحمل کرد و باز هم اقرار نمود، از یک نوع شکنجه دیگر که به آن «مهار شتر» می‌گویند و به مراتب از شکنجه اولی دردناکتر است، استفاده می‌شود. در این شکنجه آجرهای داغ و سوزانی را بر پای متهم بیچاره می‌گذارند. نوع دیگری از شکنجه این است که قسمت‌هایی از بدن وی را با آهنی گداخته داغ می‌کنند. یا اینکه سوزنی را در زیر ناخن‌هایش فرو می‌کنند. در سال ۱۸۵۲ میلادی بسیاری از پیروان باب که سه تن از آنها به جان شاه سوء قصد کرده بودند، پس از تحمل شکنجه‌های هولناک به قتل رسیدند.

بسیار اتفاق می‌افتد که جنایتکاران را در تهران به حضور شاه می‌آورند. در این هنگام، تنها ادای واژه «طناب» از طرف شاه، کافی است تا جلادان بیدرنگ به سر محکوم بریزند و در حالی که به او مشت و لگد می‌زنند طنابی به گردنش بسته و کشان‌کشان او را از قصر بیرون برده و خفه کنند.

در اینجا یادآوری می‌کنم که رسم قدیمی گردن زدن دشمنان و یاغیان و فرستادن سر آنها به پایتخت هنوز هم رواج دارد و فرماندهان فاتح هنوز هم به عنوان نشانه

پیروزی صندوقهای مملو از سر یاغیان را به تهران می‌فرستند.

براساس قوانین، زن شوهرداری که به همسرش خیانت کرده است، باید در مقابل امام درون گودالی که در زمین حفر شده نشانده شود و به فرمان محتسب سنگسار شود. البته من در طول دو مسافرت به ایران، هرگز ندیدم و نشنیدم که این مجازات در مورد کسی اجرا شود.

گفته می‌شود که زنان ایران حتی زنان طبقات بالای جامعه، علی‌رغم تمام مراقبتهایی که از آنان به عمل می‌آید چندان باوفا به شمار نمی‌روند و اصولاً از آزادی نسبی برخوردارند. بنا به رسم مملکت اجازه دارند که پنج، شش ساعت در حمامهای عمومی به سر برند و روزهای متوالی را به عنوان دیدار از والدین با سایر خویشاوندانشان خارج از منزل باشند. لذا می‌توانند برای توجیه گردشهای خود در خیابانهای شهر انواع و اقسام بهانه‌ها را برتراشند ظاهراً در تعداد کمی از خانه‌ها، یک زندگی زناشویی سالم به سان زندگی خانواده‌های اروپایی، جریان دارد. طبعاً رسم تعدد زوجات پیوند میان زن و شوهر را سست می‌کند و به اتحاد صمیمانه‌ای که باید بین این دو موجود وجود داشته باشد، آسیب می‌رساند. حس نفرت، حسادت و انتقامجویی در میان زنان حرمسرا امری عادی است و بالطبع سوگلی‌ها برای آسیب‌رساندن به سایر زنان از علاقه و محبت مرد خانه نسبت به خود، استفاده می‌کنند. بسیار اتفاق می‌افتد که یکی از زنان حرم، بچه زن دیگر را با تریاک مسموم می‌کند و به این نکته که پدر طفل کسی جز شوهر خودش نیست، کوچکترین اهمیتی نمیدهد.

نزد شیعه، سه نوع ازدواج وجود دارد که یکی ازدواج دائم و یکی ازدواج موقت و دیگری ازدواج باکنیز است. پیامبر مسلمانان روی رفتاری انسانی با زن تأکید کرده است. وی گفته است که «ای مردان شما بر زانتان حقی دارید و آنان هم بر شما حقی دارند. حق شما بر زانتان این است که نسبت به شما وفادار باشند و مرتکب کار زشت نشوند اگر مرتکب شدند خدا به شما اجازه داده است که در خوابگاه از آنان دوری کنید یا آنان را نه چندان سخت بزیند اگر از رفتارشان دست برداشتند شما باید مخارج خوراک و پوشاکشان را به قدر متعارف تأمین کنید. با زنان به نیکی رفتار کنید و به یاد داشته باشید که آنان در خانه شما همچون اسیرانی هستند که از خویش اختیاری ندارند و شما آنها را به امانت خدا گرفته‌اید و به وسیله کلمات خدا حلالشان کرده‌اید.»

در سرزمین آفتاب هنوز هم، اماکن مقدسی وجود دارد که به آنها بست گفته می‌شود و کسانی که تحت تعقیب هستند حق دارند به این اماکن پناه ببرند. هر چند در سال ۱۸۵۱

میلاادی میرزاتقی خان امیرکبیر صدراعظم وقت ایران، تعداد بست‌ها را به سه بست که تقدسشان غیرقابل بحث بود محدود ساخت. این اماکن عبارت بودند از آرامگاه شاهزاده عبدالعظیم، پسر امام موسی کاظم (ع) در فاصله یک ساعتی تهران و نزدیک خرابه‌های ری باستان، آرامگاه فاطمه خواهر امام رضا (ع) در قم و آرامگاه خود امام رضا (ع) در شهر مقدس مشهد که در ایالت خراسان واقع است: علاوه بر این بنا به یک رسم قدیمی اصطبل شاه و سفارتخانه‌های خارجی هم بست به شمار می‌رفت. با اینکه میرزاتقی خان، مرد مقتدر و لایقی که در مورد درستی و صداقتش همه دنیا متفق‌القولند، و در ایران دست به اصلاحات اساسی زد و بسیاری از نابسامانیها را از بین برد، کسی بود که حق استفاده از بست را محدود ساخت، معهدا دستورات او توسط کارمندان قوه مجریه حتی در ایام خود او هم بدرستی اجرا نمی‌شد و همچون گذشته بسیاری از امامزاده‌ها و خانه‌های مجتهدین بست محسوب می‌شد و مجرمان به این مکانها پناه می‌بردند و هیچکس جرأت نمی‌کرد که حق بست نشستن را نادیده بگیرد چون احتمال می‌رفت مردم به خیابانها بریزند و عواقب کار وخیم‌تر شود.

شاهنشاه و دربار

فرمانروای ایران را در نوشته‌های رسمی و غیررسمی، شاه یا شاهنشاه یا خاقان یا پادشاه یا سلطان خطاب می‌کنند. القاب و عناوین شاه عبارتند از: قیله عالم، عالم پناه، دین پناه، حامی اسلام، ظل الله و از این قبیل. در سالنامه‌های رسمی نام اعلیحضرت در صدر نام شاهزادگان و بزرگان کشور با این عناوین ذکر شده است: «السلطان بن السلطان بن السلطان بن خاقان ابن الخاقان ناصرالدین شاه صاحبقران بن محمد شاه بن ولیعهد عباس میرزا بن خاقان فتح‌علی شاه ابن حسین قلی شاه بن سلطان محمد حسن شاه بن سلطان فتح‌علی خان بن امیر شاه قلی خان بن محمد ولی خان بن مهدی خان بن محمد قلی خان قاجار خلدالله تعالی ملکه و دولته».

فرزندان شاه را شاهزاده و فرزندان آنان را امیرزاده می‌نامند. اولاد امیرزادگان ملقب به خان می‌گردند. وراث قانونی تاج و تخت «ولیعهد» است که در حال حاضر مقر او شهر تبریز، مرکز ایالت آذربایجان است و در ضمن حکمرانی این ایالت هم با اوست. از پنج فرزند ذکور شاه که همراه با نوه خواهرشان خانواده سلطنتی را تشکیل می‌دهند سه‌تای آنها در تاریخ معاصر ایران جایگاه ویژه‌ای را اشغال کرده‌اند. پسر بزرگ شاه مظفرالدین میرزا ولیعهد، حکمران ایالت مهم آذربایجان است که با ارمنستان روسیه هم مرز می‌باشد. پسر دوم شاه که مادرش از خانواده قاجار نیست، سلطان مسعود میرزا. ظل السلطان* (سایه سلطان) حکمرانی اصفهان و ایالات جنوبی کشور را عهده‌دار است پسر سوم، یعنی کامران میرزا ملقب به «امیرکبیر» و «نایب السلطنه»، حکمران ایالت تهران و وزیر جنگ است. ظل السلطان دارای قدرت زیادی است و گفته می‌شود که به ارتش

* ظل السلطان از مظفرالدین شاه بزرگتر بوده اما از آنجا که مادرش از قاجاریه نبود، به ولیعهدی برگزیده نشد. مترجم.

آلمان علاقمند است (سپاهیان اصفهان مثل خود وی همگی به جای کلاهپوست ایرانی کلاه خود پروسی بر سر می‌گذارند). ظل‌السلطان فرد لایقی است و چنانکه می‌گویند بی‌میل نیست که زمانی نقش مهمتری در ایران ایفا کند.

نام برادران، خواهران، عموها و عمه‌های شاه و فرزندان‌شان هم همراه با القاب و عناوینشان در سالنامه رسمی ذکر شده و همچنین نام امرا و رؤسای طوایف مختلف ایل ترک‌زبان قاجار که سلسله فعلی از میان آنان برخاسته است. بنیانگذار سلسله قاجاریه، آغامحمدخان است که پس از مرگ کریم‌خان زند (۱۷۷۹ م.) از کشمکش‌هایی که بر سر جانشینی وی در گرفته بود، برای استیلا بر ایران سود برد و سلسله قاجار را تأسیس کرد. در سالنامه‌های رسمی رؤسای تیره‌های گوناگون ایل قاجار که به آنان ایلخانی یا رئیس ایل می‌گویند و تعدادشان به ۲۵۶ نفر می‌رسد و دارای درجات مختلف نظامی هستند، در کنار نام درباریان ثبت شده است در آنجا نام طایفه‌های قوانلو، بنی‌اعمام، قزل‌ایاغ، دولو، عزالدین‌لو، شامبیاتی، سپانلو، شاه بوداغلو، قایجلو و غیره را می‌بینیم، نامهایی که از ترک بودن این ایلات حکایت می‌کند. در این زمان ایلخانی ایل قاجار با عضدالملک است که خان خانان یا به عبارت دیگر رئیس طایفه‌های مختلف قاجاریه است. بیشتر کارکنان دربار نیز از ایل قاجاریه هستند و این امر را می‌توان به خوبی دریافت چون بعد از نام کوچکشان واژه قاجار ذکر شده است.

مهمترین علامت و نشانه پادشاهی تاج است که در پرچم رسمی ایران بالای شیر و خورشید قرار گرفته است. تاج شاهان ایران موسوم به «تاج کیانی» است با وزنی بسیار سنگین که تقریباً به دوازده پوند میرسد و شاه قادر نیست آن را روی سر بگذارد. از این رو در جشن نوروز و در اعیاد رسمی دیگر آن را در کنار تخت سلطنت می‌گذارند و شاه به جای آن از کلاهپوستی سیاهی که دارای جقه‌الماس‌نشان بسیار گرانبهایی است و با دسته‌ای پر شیشه‌ای مزیّن شده، استفاده می‌کند. این نشان پادشاهی است و هیچکس حق ندارد چنین جقه‌ای به کلاهش نصب کند یا کلاهی شبیه به آن بر سر بگذارد. هر چند شاه به ولیعهد اجازه داده که به کلاهش جقه‌الماس‌نشان کوچکی بزند.

تخت سلطنتی و اسباب جواهرنشان و جواهرات سلطنتی در خزانه ارک در تهران نگاهداری می‌شوند. چنانکه قبلاً گفتم بخش اعظم آنها غنائمی است که از فتح دهلی نصیب ایرانیان شده و آنها را محمدشاه پادشاه وقت هندوستان، به نادر، پادشاه ایران، تحویل داده است. دو قطعه از این جواهرات بخاطر ارزش فوق‌العاده زیادشان مشهورند که یکی، الماس تراش نخورده‌ایست موسوم به «دریای نور»، قیمت آن را حدود ۴

میلیون دوکات تخمین زده‌اند دیگری یاقوت درشتی به وزن ۲۴ مثقال است.

علامت پرچم شاهنشاهی ایران یک شیر ایستاده است که شمشیری با تیغه کج در دست راستش گرفته و بر پشتش چهره خورشید خندان قرار دارد. بالای عمارت‌های سلطنتی و دروازه‌ها و پرچم ایران که از رنگهای سبز و سفید و سرخ تشکیل شده، خلاصه در یک کلام بر هر چیزی که به دولت و سلطنت تعلق دارد، علامت شیر و خورشید و در بالایش تاج کیانی دیده می‌شود. شیر خوابیده جنبه غیرنظامی دارد و نشان شیر و خورشیدی که دارای شیر خوابیده است به افراد غیرنظامی داده می‌شود ولی نشان نظامیان دارای شیر ایستاده است.

تمام کسانی که نزد شاه می‌روند باید در مقابل او سرپا بایستند براساس یک قرارداد رسمی عده‌ای از این امر مستثنی شده‌اند که همان نمایندگان سیاسی کشورهای اروپایی هستند که در حضور شاه می‌نشینند، البته مشروط به اینکه خود شاه نیز نشسته باشد. شاه در ملاقاتش با مجتهدین، ائمه جمعه و روحانیونی که به قشر بالای روحانیت تعلق دارند، معمولاً از آنان می‌خواهد که در حضورش بنشینند. برای سفر صندلی می‌آورند و آقایان علمای مسلمان به شیوه ایرانیان روی فرشهایی که بر زمین گسترده‌اند، می‌نشینند. بسیاری از کارمندان دولت دارای عنوان «مقرب‌الخاقان» هستند یعنی کسی که اجازه شرفیابی به حضور شاه را دارد این عنوان را شاه طی فرمانی به آنها اعطا کرده است. مقرب‌السلطان یا مقرب‌الحضرت عناوین مشابهی هستند، لیکن از حیث اهمیت در درجه پایین‌تری قرار دارند.

تاکنون برای صرف شام با اعلیحضرت هیچگاه از بزرگان دربار ایران و سفرای خارجی مقیم تهران دعوت به عمل نیامده است. شاه همواره با دایی و پسر دایی خود غذا می‌خورد. در ایران رسم بر این است که پس از صرف غذا دستها را می‌شویند و دهان را پاک می‌کنند. بعد از شام شاهزادگان مزبور به اطاق مخصوصی می‌روند و در آنجا دست و دهانشان را می‌شویند زیرا طبق مقررات دربار ایران، این کار و قلیان کشیدن در حضور شاه اکیداً ممنوع است.

به طور کلی باید در نظر داشت که شاه به عنوان پدر میهن و خلیفه (از دیدگاه روحانیون، خلیفه نامشروع) فردی دست‌نیافتنی است که جان و مال مردم را در اختیار دارد و لذا باید مورد احترام قرار گیرد. مجازات بی‌احترامی به شاه، مرگ است. هر چیزی که به او تعلق دارد «مبارک» است و او مرکزی است که همه چیز و همه کس به دورش می‌گردند. او به معنی واقعی کلمه، دولت را مجسم می‌سازد. این حق مسلم اوست که

بگوید *l'état c'est moi*^۳ وی کسی است که افراد را بالا می‌برد و به مناصب مهم منصوب می‌کند و به دلخواه خود عزل می‌نماید بدون اینکه مجبور باشد به مرجعی حساب پس دهد. وی می‌تواند هر که را بخواهد مجازات کند یا مورد التفات قرار دهد. در مقابل اراده پادشاه هیچ مانع و رادعی وجود ندارد. خوشبختانه شاه فعلی ایران که به نظر من بدون اغراق باید بهترین و بالاترین فرد ایران تلقی شود، فرمانروایی بسیار فهمیده و انساندوست است و کشورش و مردمش و دوران‌ش را خوب درک کرده و همه چیز را به خدمت گرفته تا اتباعش را به شیوه اروپایی متمدن کند.

حال اگر اقداماتش همواره با موفقیت قرین نبوده و گاه در انتخاب کارمندان و زیردستانش دچار اشتباه شده و در سالهای نخستین سلطنت به زیان خود گوش به سخنان متملقان و توطئه‌گران فریبکار سپرده است، نباید موجب این شود که ما اروپاییان، شخص وی را مقصر بدانیم بلکه در اصل باید آن را ناشی از اوضاع و احوال حاکم بر دربارهای آسیایی تلقی کنیم. قسمت اعظم مردم ایران را ایلات و عشایر تشکیل می‌دهند که به زندگی بیابانگردی خو کرده‌اند و از وظایف و حقوق یک شهروند کوچکترین اطلاعی ندارند. مدرسه‌ای وجود ندارد و تعلیم ملاحی بی‌سواد برای رشد و تکامل بیشتر زبان آور است تا مفید. این ترس از مجازات است که چرخهای دولت را با تشکیلات تاتاری و مغولی‌اش به گردش در می‌آورد، نه احترام به قانون.

این واقعیت را باید پذیرفت که شاه از بدو سلطنت، یعنی از چهل سال پیش تاکنون، در صدد بوده که معلوماتش را به شیوه اروپایی تکمیل کند و نواقص موجود در آن را که معلول تعلیمات ناقص داخلی است برطرف سازد. بدین علت با جدیت به فراگیری زبان فرانسه پرداخت و دیکسیونر فرانسه - فارسی را که چاپ شده، شخصاً تدوین کرد. اکنون این زبان اروپایی را به خوبی می‌فهمد و صحبت می‌کند و فقط هنگام صحبت کردن ترس او از اینکه دچار اشتباهی شود اندکی محسوس است. به زبان ترکی، که زبان بسیاری از ایرانیان است و فارسی کاملاً تسلط دارد.

زبان فارسی که حتی در دربار قسطنطنیه مورد علاقه و استفاده است، کلاً در آسیا زبان درباری است و در کلیه مذاکرات و مکاتبات رسمی به کار می‌رود. با وجود اینکه زبان فارسی با پذیرش انبوه لغات بیگانه و اصطلاحات عربی که علت اصلی‌اش تدوین قرآن به زبان عربی بوده است، از زیبایی و اصالت قدیمی‌اش کاسته شده و اکنون تقریباً

^۳ من دولت هستم. این حرف را ظاهراً لویی چهاردهم فرمانروای مستبد فرانسه گفته است. مترجم

سه چهارم لغات قدیمی‌اش را از دست داده است، ولی شاه می‌کوشد این زبان را هرچه بیشتر ساده و روان بنویسد و حتی المقدور لغات عربی را با معادل‌های فارسی جایگزین سازد که در این خصوص بجاست تا سرمشق نویسندگان کشور قرار گیرد. نامه‌ها، نوشته‌ها، سفرنامه‌ها و اشعارش، که وی در تمام این زمینه‌ها به طبع آزمایی پرداخته است، واقعاً می‌توانند سرمشق خوبی باشند. ضمناً باید گفت که سبک نگارش شاه موجز، ساده و روشن است و با شیوه مغلط منشیان معاصر که اصطلاحات و تعبیّرات پیچیده و دشواری در نوشته‌هایشان به کار می‌برند، کاملاً متفاوت است.

درباریا در خانه ایران با خیل کارمندان و کارگران و همچنین با گروهی محافظان مسلح که معمولاً از میان ایلات و فادارات انتخاب می‌شوند، تقریباً شهر کوچکی را پدید آورده است. در میان اسامی خدمتکاران گوناگون دربار به نامهایی برمی‌خوریم که به خدمتکاران مختلف در سایر خانه‌های ایران نیز اطلاق می‌شود. مانند فراش، پیشخدمت که چای و قهوه و قلیان می‌آورد و سفره را می‌گستراند، شربت‌دار یا آبدار که مسئول نوشیدنیهاست، آشپز، سقا، شاطر، غلام، میرآخور (در دربار به او میر می‌گویند)، جلودار، مهتر، ناظر، سرآبدار و غیره. هر یک از اینها دارای رئیسی هستند که به آن باشی می‌گویند، مثلاً پیشخدمت باشی و فراش باشی رئیس پیشخدمتها و فراشها هستند. طبیعتاً مقام و موقعیت کارکنان دربار با جاهای دیگر فرق دارد. برای مثال آبدار سلطان یا پیشخدمت خاصه کار کم‌اهمیتی نیست. خدمتکارانی که در نزدیک شاه انجام وظیفه می‌کنند طبعاً مقامشان بالاتر از سایرین است چون آنها به اصطلاح در «خلوت همایونی» مشغول به کارند. بدیهی است که بجز خواجگان حرمسرا هیچ یک از آنان حق قدم گذاشتن به اندرون یا حرمسرای شاه را ندارند. تعداد ده خواجه یا «آغا» که در رأسشان یک «آغاباشی» قرار دارد، اندرون را اداره و آنچه را که لازم باشد، تهیه می‌کنند. به این گروه «خواجه‌سرایان» می‌گویند.

یکی از مشاغل مهم دربار، «امین‌الصره» است که اداره پول جیبی شاه با اوست (معمولاً یکی از پیشخدمتان امین و مورد اعتماد به این شغل منصوب می‌شود). یکی دیگر «معیرالممالک» میباشد که شغل بسیار مهمی است و به اصطلاح خزانه‌دار کل کشور است. در دیوان استیفا و دیوانخانه شاهی مستوفیان و سررشته‌داران وظیفه خاصی دارند و با دقت به حساب دخل و خرج حکمرانان رسیدگی می‌کنند. اگر حسابهایشان درست و بی‌نقص باشد، کتابچه‌ای به آنها میدهند که مهور به مهر شاه است. علاوه بر مهر شاه، دارای مهر و امضای وزیر دارایی وقت و مستوفیان متعددی نیز هست و نشان می‌دهد که دولت از حکمران مزبور هیچ نوع طلبی ندارد. فراش باشی، یعنی رئیس

فراشان، ملقب به حاجب‌الدوله است؛ حُجباب‌باشی یا مسؤول چادرها و باغبان‌باشی رئیس باغبانان زیردست حاجب‌الدوله کار می‌کنند.

غلامان (واژه غلام دراصل به معنی برده است) هنگام خروج شاه از قصر سلطنتی با وی همراه هستند و حفاظت از جان او را به عهده دارند. رئیس آنها موسوم به «سرکشیکچی‌باشی» است که از مشاغل بسیار مهم دربار به شمار می‌رود.

گروه دیگری از خدمتکاران دربار نسقچیان هستند، که چماق به دست می‌گیرند و کار جلادان را انجام می‌دهند. هنگام مسافرتها و شکارهای شاه، رئیس نسقچیان که به او نسقچی‌باشی^{۳۳} می‌گویند به همراه فراش‌باشی مسئولیت حفظ نظم و امنیت اردوی شاه یا به اصطلاح - اردوی همایون - را به عهده می‌گیرند. نسقچی‌باشی فعلی را برای انجام مأموریت‌های ویژه چند بار به دربارهای مشرق‌زمین فرستاده‌اند و یکی دو بار نیز به حکمرانی ایالات ایران منصوب شده است.

اردوی همایون که شاه هنگام مسافرت و شکار، در آن به سر می‌برد، برای خودش شهر کوچکی است. چادر مخصوص شاه را سرپرده می‌نامند. سرپرده شاه در واقع از چادرهای متعدد و متصل به همی تشکیل می‌شود که دارای سقف بزرگ و مشترکی هستند و قسمتی از آن مختص اقامت زنان شاه یا حرمسرای سلطنتی است که این قسمت از قسمت دیگر که از آن به عنوان بیرونی استفاده می‌کنند بکلی جداست. رنگ سرپرده شاه و تجیرهایی که به دور آن می‌کشند قرمز است. این رنگ مختص چادر شاه است و یکی از امتیازات ویژه مقام سلطنت به شمار می‌رود که هیچ کس حق استفاده از آن را ندارد^{۳۴}.

صنعت چادرسازی در ایران، بازار پُر رونقی دارد و ذوق و سلیقه چادرسازان ایرانی واقعاً قابل تحسین است. تنها کسانی که می‌توانند با این چادرسازان رقابت کنند چادرسازان هندی‌اند. در ایران چادرهایی وجود دارد که دارای یک یا دو دیرک هستند که هر یک از آنها از دو قسمت تشکیل شده و توسط حلقه‌های متحرک فلزی به هم متصل می‌شوند. یک قطعه چوب گرد موسوم به کماچه که در نوک دیرک فرو می‌رود، نگهدارنده اصلی سقف چادر است. چادرهای وسیع را «چادر پوشدار» می‌نامند، به چادرهای کوچکتر «قلندری» می‌گویند و چادر کوچک و چهارگوشی که اغلب برای

^{۳۳} شاید منظور نویسنده محمدرحیم خان علاءالدوله باشد زیرا وی مدتی نسقچی‌باشی بود و یکی دو بار نیز به سفارت فرستاده شد و مدتی نیز حکمرانی بعضی از ایالات را به عهده داشت. مترجم.

^{۳۴} بعدها عزیزالسلطان یا ملیجک که عزیزدردانه شاه بود، اجازه یافت از چادرهایی به همین رنگ استفاده کند. مترجم.

صرف صبحانه از آن استفاده می‌شود و شبیه اتافک پاسگاه و چهار طرفش را می‌توان بالا زد، «آفتاب‌گردان» نام دارد. شاه و سایر بزرگان ایران معمولاً با دو دستگاه چادر به سفر می‌روند، به طوری که یک دستگاه همواره پیش از آنها به مقصد رسیده و آماده شده است. در سرزمین آفتاب به این چادرها «پیش‌خانه» و «پس‌خانه» می‌گویند.

حال دوباره برگردیم به کارکنان دربار و تشکیلات متعدد دولت ایران. در حال حاضر در ایران رسم بر این است که رجال دولت دارای لقب باشند. این القاب جایگزین نام‌هایشان شده و بوسیله آنها شناخته می‌شوند، مثلاً شاهزاده‌ای که اکنون وزیر جنگ است ملقب به «نایب‌السلطنه» است، شاهزاده دیگری که حکمران اصفهان است «ظل‌السلطان» یا (سایه سلطان) نامیده می‌شود. لقب وزیر فعلی عدلیه «مشیرالدوله» یا مشاور دولت است. وزیر مطبوعات ملقب به «صنیع‌الدوله» (صنعت‌کار یا مطلع از صنعت دولت) و رئیس کل تشریفات ملقب به «ظهیرالدوله» (تکیه‌گاه دولت) است. به هر یک از بانوان حرم هم لقبی داده شده است تا تشخیص و امتیازشان در این زمینه بر سایرین معلوم گردد.

گزاره نیست اگر ادعا شود که رسم هوشمندانه دادن هدیه که موجب استحکام دوستی و صمیمیت است، در ایران به اوج خود رسیده است. حتی شخص شاه هم این رسم عمومی را رعایت می‌کند و بخش بزرگی از عایداتش را صرف خریدن هدایای گرانقیمتی می‌کند که در طول سال به کارمندان وفادار و وظیفه‌شناس دربار و دولت داده می‌شود. مسافر اروپایی که برای نخستین بار قدم به خاک ایران می‌گذارد و با ساکنان این کشور به حشر و نشر می‌پردازد، پس از مدت کوتاهی در می‌یابد که مردم پیرامونش نه فقط با اظهار ادب و مهربانی می‌کوشند توجه او را به خود جلب کنند بلکه سعی دارند که با دادن هدایای کوچک و بزرگ، خواه یک شاخه گل خواه هدیه‌ای گرانقیمت دل او را به دست آرند و در صورت امکان متقابلاً هدیه‌ای دریافت کنند. رسم دادن هدیه در ایران بسیار تکامل یافته است و در زبان فارسی واژه‌ها و اصطلاحات ویژه‌ای برای انواع مختلف هدیه‌ها وجود دارد و مقام و منزلت هدیه‌دهنده و هدیه‌گیرنده را هم به خوبی معلوم می‌نماید. برای مثال وقتی واژه «هدیه» به گوشمان می‌خورد، بیدرنگ درمی‌یابیم که منظور هدیه‌ایست که یک فرمانروا به فرمانروای دیگر داده است. «تعارف» هدیه‌ایست که افراد معمولی به یکدیگر می‌دهند، «انعام» را یک فرد عالی‌مقام به زیردستانش می‌دهد. بالعکس «پیشکش» را افراد زیردست به افراد بالادست می‌دهند، این شخص اخیر می‌تواند شاه هم باشد. برای هدیه‌ای که پس از بازگشت از مسافرت داده می‌شود یا هدیه‌ای که صرفاً به علت نادر بودنش ارزش دارد و یا برای سایر انواع

هدایا و اژه‌های خاصی وجود دارد* . لیکن واژه‌ای که بیش از همه در گوش مسافران مشرق‌زمین تا مدت‌ها پس از مراجعتشان همچنان طنین‌انداز است و همواره مورد شکایت بوده واژه «بخشش» است. بخشش واژه‌ای فارسی است و معنایش در اصل گذشت کردن است. اما به معنای انعام هم بکار می‌رود. جشن نوروز، که نخستین روز سال خورشیدی ایرانی است، به معنای هدیه سال نو هم هست. در ایام عید نوروز، دادن و گرفتن هدیه، در میان ساکنان سرزمین آفتاب به شدت افزایش می‌یابد. در این ایام صاحب خانه باید بیش از همه با دادن پول نقد، لباس و هدایای دیگر «بخشنده‌گی» خود را نسبت به خدمتکاران خانه به نمایش بگذارد. اگر این فرد از طبقه اعیان باشد باید به تعداد بیشماری از زیردستان و اقوام دور و نزدیکش هدیه و عیدی بدهد. علاوه بر آنها از درویش و دوره‌گرد گرفته تا دروازه‌بان شهر و نامه‌رسان پست و حتی لوطی محله هم توقع دارند که از او عیدی دریافت کنند. یکی دیگر از اینگونه رسم‌ها این است که برای شخص بیمار مقداری پول می‌فرستند با این نیت که بیمار پول را زیر بالشش بگذارد و پس از شفا یافتن آن را بین فقرا تقسیم کند تا بدین وسیله از خداوند تشکر کرده باشند. در صورت فوت بیمار هم این پول را بین مستمندان و فقرا تقسیم می‌کنند و از آنان می‌خواهند که برای آرامش روح متوفی دعا کنند. مقدار این پول به همت عالی شخص بستگی دارد، طبعاً مقام و موقعیت بیمار نیز در تعیین مقدار آن بی‌تأثیر نیست.

بخشش‌های شاه به اتباعش، گذشته از عناوین و القاب و نشان و حمایل مخصوص، عبارت است از خلعت یا تن‌پوشهای گرانبهایی که معمولاً همراه با بالارفتن مقام کارمند دربار یا دولت به او اعطای می‌شود. در این مواقع شاه برای شخص مربوطه تن‌پوشهایی از شال‌گران قیمت کشمیر، کرمان یا مشهد و یا جبه‌ای که شبیه به پالتویی گشاد و بلند است و اغلب با شمسه مرصعی نگهداشته می‌شود یا نیمتنه پوستی با آستین‌های کوتاه که به آن خرّقه می‌گویند، یا یک نوع لباس دیگر به نام گلیجه یا تن‌پوش دیگری به نام قبا می‌فرستد وقتی شاه می‌خواهد یکی از صاحب‌منصبان را بیش از حد سرافراز و مفتخر سازد، یکی از لباسهای شخصی خود را با تشریفات خاصی برای وی می‌فرستد. به هدایای دیگر نیز خلعت می‌گویند نظیر قداره و شمشیرهای مرصعی که به ندرت به افراد داده می‌شود. رسم خلعت دادن یکی از رسم‌های کهن و اصیل شرقی است. در زمان خلفای عباسی نیز خفتان یا عمامه، شمشیر، انگشتری، چتر و همچنین پای قاطری که دارای نعل زرین بوده به زیردستان داده می‌شد.

* منظور نویسنده ره‌آورد یا سوغات و تنسق است. مترجم.

نوع دیگری از پاداش که کارمندان لایق را به آن وسیله سرافراز می‌کنند، دادن لقب «خانی» است. واژه خان که بعد از نام کوچک می‌آید به معنای تعلق داشتن به طبقه نجیاست و تقریباً معادل فن آلمانی است. شاهزادگان و حتی وزرا نیز قادرند این لقب را به اشخاص مختلف و حتی به خدمتکاران خود بدهند. برای مثال میرزا علی که تقریباً معادل "Herr Ali" است تبدیل می‌شود به «میرزا علی خان» یعنی "Herrn von Ali". من ایرانیانی را می‌شناسم که در اروپا، لقب خانی خود را به صورت فرنگیش به کار می‌برند. دادن خلعت و لقب خانی مختص ایرانیان نیست بلکه به اروپاییانی هم که در خدمت دولت ایران هستند، داده می‌شود. طبعاً سفرای کشورهای غربی از میهمان‌نوازی و آداب و رسوم احترام‌آمیز ایرانیان نسبت به خارجیان بیشتر از سایر اروپاییان بهره‌مند می‌شوند. یکی از رسوم جالبی که در مورد آنان اعمال می‌شود رسم «استقبال» است. در ایران از دیرباز رسم چنین بوده است که از اشخاص عالی‌مقام خارجی یا داخلی هنگام ورود به خاک ایران یا هنگام نزدیک شدن به پایتخت، مراسم استقبال باشکوهی در مرز یا نزدیک پایتخت به عمل آید و اگر فرستاده خارجی باشد از طرف شخص شاه به او خوشامد گفته شود. معمولاً زمان ورود سفیر یا وزیر مختار یا به قول ایرانیان ایلچی، دو نفر تعیین و به مرز گسیل می‌شوند که یکی از سوی شاه و دیگری از طرف مقامات محلی، به سفیر خیرمقدم گفته و از او پذیرایی می‌کنند. این دو تن که به آنها مهماندار می‌گویند موظفند که برای سفیر کشور خارجی تا رسیدن به تهران سکونتگاههای راحت و مواد غذایی و سایر چیزهایی را که احتیاج دارد تهیه نمایند. همین طور چهارپایان لازم را برای سواری و حمل بار در اختیارش بگذارند. مهماندار شاه علاوه بر این وظیفه دارد که بر اجرای دقیق تشریفات معمول نظارت کند و امنیت سفر را تضمین نماید.

وقتی سفیر کبیر جدید یا ایلچی مخصوص یا وزیر مختار به نزدیک تهران می‌رسد، شب را در یکی از عمارت‌های سلطنتی یا در بنای مجلل دیگری که برای سکونت وی اختصاص یافته می‌گذارند. فردای آن روز مراسم باشکوه «استقبال رسمی»^۳ به عمل می‌آید.

سفیر و هیأت همراه، او نیفرم تمام رسمی‌شان را به تن می‌کنند و سوار اسب شده، به طرف تهران می‌روند. معمولاً بعد از نیم ساعت در مقابل چادری که برایشان برپا شده و عده زیادی در آنجا گرد آمده‌اند یا در مقابل عمارت اسب‌دوانی از اسب پیاده می‌شوند در آنجا دو تن از رجال عالی مقام کشور به استقبالشان می‌آیند و از طرف شاه و وزیر امور

* در اصل همینطور ثبت شده است. مترجم

خارج به آنان خیرمقدم می‌گویند. رئیس پلیس شهر (کلانتر) و کدخدایان محله‌های مختلف پایتخت هم بنوبه خود به آنان خوشامد می‌گویند. بعد از پایان این مراسم سفیر در حضور خیل عظیم مستقبلان و خدمتکاران، سوار بر اسبی می‌شود که دارای زین و یراق نفیسی است و آن را بخصوص برای اجرای این مراسم از اصطبل سلطنتی آورده‌اند و در حالی که پیشاپیش او سه تن از مهتران دربار هر یک دهنه اسبی را یدک می‌کشند، آهسته به حرکت در می‌آید. به محض رسیدن به دروازه‌های شهر پنج تن از شاطرها با لباسهای قرمزشان و گروهی فراش شاهی ظاهر می‌شوند و سفیر را تا محل سکونتش راهنمایی می‌کنند. دو دسته از سربازان پیاده‌نظام ایران، یکی در مقابل دروازه و دیگری مقابل در ساختمان سفارت، به سفیر احترامات نظامی می‌گذارند.

سه روز بعد از ورود سفیر به دستور شاه روز شرفیابی رسمی تعیین و به اطلاع هیأت می‌رسد. در آن روز معاون (نایب) رئیس کل تشریفات (ایشیک آغاسی‌باشی) به مقر هیأت می‌آید و به زبان فارسی اعلام می‌کند که اعلیحضرت آماده‌اند سفیر را به حضور پذیرند. دوباره سفیر و هیأت همراه سوار بر اسب می‌شوند و با شکوه تمام در خیابانهای شهر به سوی ارک شاهی حرکت می‌کنند. پنج شاطر، ده فراش و ده یساول قصر سلطنتی وزیر مختار و هیأت همراه را تا عمارت سلطنتی کشیک‌خانه مشایعت می‌کنند. در آنجا سفیر و همراهان پیاده می‌شوند، رئیس کل تشریفات و وزیر امور خارجه در کنار سایر مقامات عالی لشکری و کشوری که جملگی لباسهای رسمی به تن کرده‌اند به او خیرمقدم می‌گویند و به شیوه اصیل ایرانی از وی و همراهانش با چای و شربت و قلیان پذیرایی می‌کنند.

پس از پایان این مراسم، رئیس کل تشریفات و وزیر امور خارجه، وزیر مختار یا سفیر اروپایی و هیأت همراهش را (به استثنای خدمتکاران که اجازه دخول به قصر را ندارند) به آن قسمت از ارک که شاه معمولاً فرستادگان را در آنجا به حضور می‌پذیرد، راهنمایی می‌کنند. قبل از آنکه اروپاییان به اتاقی که شاه در آن است قدم بگذارند، می‌بایست سه بار در جاهای مختلف تعظیم کنند و بعد از آن رئیس کل تشریفات که در فاصله معینی از پنجره در نزدیکی اعلیحضرت ایستاده است، عصای مرصع خود را به زمین می‌زند و همزمان با صدای بلند می‌گوید که «عالیجنابان... سفرای کشور... برای اعلیحضرت شاهنشاه از طرف فرمانروای خود حامل نامه‌ای هستند».

سفیر و همراهانش پس از دریافت علامتی وارد سراسرا می‌شوند و از پله‌ها بالا می‌روند. رسم قدیمی در آوردن کفش‌ها و به پا کردن جورابهای قرمز رنگ قبل از دخول

به اتاق شرفیابی مدتهاست که به فرمان شاه فعلی که دارای نظریات مدرن و اروپایی است، متروک شده است.

در اینجا سفیر نامه امپراطور یا پادشاه خود را مستقیماً به دست شاه می‌دهد و شاه آن را به دست وزیر امور خارجه می‌سپارد. نامه را یکی از دبیران هیأت در صندوقچه‌ای طلایی، از مقر هیأت تا قصر سلطنتی می‌آورد و تا هنگام دادنش به شاه باید در آن صندوقچه بماند. اگر شاه سفیر را به طور نشسته بپذیرد برای نشستن سفیر نیز صندلی می‌گذارند که وی روی آن می‌نشیند. اما سایر اعضای هیأت سرپا می‌ایستند. پس از پایان مراسم همان گروه فوق‌الذکر که هنگام آمدن سفیر به استقبالش آمده بودند، سفیر و هیأت همراه را تا محل سکونتشان مشایعت می‌کنند.

چنانکه قبلاً متذکر شدم، براساس یک رسم قدیمی نخستین شرفیابی باید با اسب صورت گیرد، اسبها را که دارای زین و برگ گرانبهایی هستند از اصطبل سلطنتی می‌آورند. بازگشت سفیر به محل سکونتش هم با همان تشریفات انجام می‌گیرد.

همانطور که گفتم مراسم استقبال فوق‌العاده شکوهمند است و بیننده را سخت تحت تأثیر قرار می‌دهد. این رسم که از دوران باستان به جای مانده، نشانگر ادب و احترامی است که ایرانیان نسبت به فرستاده یک کشور بیگانه به عمل می‌آورند.

همان طور که شاه به مثابه پدر ملت، فرزندانش یعنی اتباعش را با دادن هدایا، عناوین و القاب دلخوش و سرفراز می‌کند، زیردستان هم به مناسبت‌های گوناگون نظیر عید یا جشن تولد شاه یا ازدواج یکی از فرزندان با دادن هدایای کوچک و بزرگ و پیشکش شادمانی خود را ابراز می‌دارند شاه ایران هیچگاه از پذیرش این گونه هدایا خودداری نمی‌کند. برای مثال هر وقت که به دیدن یکی از وزرا یا بزرگان کشور می‌رود، صاحبخانه مقداری پول به عنوان پیشکش به وی تقدیم می‌کند رجال ایران پذیرایی از شاه را افتخار بزرگی تلقی می‌کنند و در این زمینه با هم به شدت به رقابت برمی‌خیزند و هر یک می‌کوشد که پذیرایش مجلل‌تر باشد.

شاه وقتی به در خانه میزبان می‌رسد از اسب یا کالسکه پیاده می‌شود و از روی قالیهای گران‌قیمتی که بدین مناسبت روی زمین انداخته‌اند می‌گذرد و به اتاق پذیرایی یا چادر مخصوصی که بدین منظور در گوشه‌ای از باغ برپا شده می‌رود، و ناهار را در همانجا صرف می‌کند، در حالی که از همراهانش که تعدادشان معمولاً به دوست نفر می‌رسد در جای دیگری پذیرایی می‌شود. در این مدت دسته موزیک پیوسته سرود ملی ایران و مارشهای شادبخشی می‌نوازد صاحبخانه عالی مقام که از آمدن شاه کاملاً

واژه سرباز که معنی تحت‌اللفظی‌اش یعنی کسی که سرش را می‌بازد انسان را به یاد واژه ترکی «باشی بوزوک» می‌اندازد یعنی کسی که سرش چرخیده است و لذا ممکن است دست به کارهای شجاعانه‌ای بزند. پیاده‌نظام را به فوج و سواره‌نظام را به دسته تقسیم می‌کنند، اما قدرت ارتش ایران را در اصل باید در سپاه چریکی که از میان افراد ایلات تشکیل می‌شود جستجو کرد. اینان افرادی هستند ذاتاً دلیر و جنگجو که در دامنه کوه‌های سر به فلک کشیده پرورش یافته و می‌توانند حتی بر پشت اسب بدون زین دشوارترین عملیات را انجام دهند. در جنگ علیه سپاه عثمانی در مرزهای غربی و در جنگ علیه ترکمنان در شمال شرقی ایران، همواره این سواران ایلات و عشایر لر، بختیاری، گُرد و طوایف دیگر بوده‌اند که در مقابل حملات مکرر دشمن سرسختانه از خود مقاومت نشان داده و اراضی تهدید شده را حفظ کردند. گاهی شاهسونهای شجاع با تفنگهای ساده و گاه تیراندازان ماهر گُرد در دورانه‌های سخت تاریخ ایران از مرزهای این کشور در مقابل هجوم بیگانه حراست کرده‌اند. حتی در میان محافظین شخصی شاه هم دسته‌هایی از سواران غیر منظم ایلایاتی دیده می‌شود.

سوارهای دیوانی هم که از ۲۱۲۰ سوار تشکیل شده از میان ایلات برگزیده شده‌اند. این ایل‌ها عبارتند از خواجه‌وند (۵۰۰ نفر) افشار (۵۰۰ نفر) شاهسون (۵۰۰ نفر) اُصانلو (۲۰۰ نفر) هداوند (۱۵۰ نفر) قره‌چورلو (۱۰۰ نفر) و قراسوران (۱۷۰ نفر) که قبلاً به آنها اشاره کردم که در خارج از پایتخت به راهداری مشغولند. آنان را اغلب در راه‌های بین شهرها می‌بینیم که علی‌رغم ظاهر خشنشان انسانهای پاک‌سرشت و خوبی هستند و در مواقع ضروری می‌توان با اطمینان روی کمکشان حساب کرد.

در میان مؤسسات جدیدی که در ایران از روی نمونه‌های اروپایی بر پا شده می‌توان از تشکیلات پلیس نام برد که در رأسش یک فرد اروپایی قرار دارد. این اداره جدا از محافظان بازار و محله‌ها، به فرمان شاه شبیه پلیس برلین و وین تأسیس شد و وظیفه‌اش حفظ نظم و آرامش در پایتخت است و بر عبور و مرور در خیابانها و میدانهای شهر نظارت می‌کند. ریاست عالی آن را شاهزاده‌ای به عهده دارد که هم وزیر جنگ و هم حکمران تهران است. با اینکه از تاریخ تأسیس پلیس تهران زمان زیادی نمی‌گذرد، این تشکیلات موفق شده که خدمات ارزشمندی انجام دهد. در نتیجه هوشیاری پلیس اکنون مردم در تهران احساس امنیت بیشتری می‌کنند چون پلیس افراد آشوب‌طلب و قانون‌شکن را که با مبادرت به دزدی و راهزنی و جیب‌بری محیط شهر را ناامن ساخته بودند یا از پایتخت تبعید کرده و یا در پشت میله‌های زندان جای داده است.

سرافراز شده از رسم قدیمی دادن پیشکش استقبال می‌کند و بدین وسیله سپاسگزاری خود را با دادن شالهای قیمتی و حتی سکه‌های طلا نشان می‌دهد. هیچکس این کار را یک اجحاف نمی‌داند. در این گونه رسمها که به نظر ما اروپاییان عجیب می‌نماید، صمیمیتی نهفته است که از دوران باستان به میراث رسیده و رابطه صمیمانه شاه و اتباعش را به خوبی نشان می‌دهد.

اخیراً در ایران هم مثل سایر ممالک مشرق زمین، دولت دست به تأسیس تشکیلاتی زده است که از دیرباز در اروپا وجود داشته‌اند. در وهله نخست باید از شورای کبرای دولتی نام برد که ریاست عالی آن با شخص شاه است.

وزارتخانه‌ها و ادارات دیگری هم به شیوه اروپایی تأسیس یافته که در رأسشان وزیر یا مدیری قرار دارد. وزارتخانه‌های داخلی و مالیه ریاستشان با مستوفی‌الممالک، صدراعظم فعلی ایران است. علاوه بر این دو وزارتخانه، وزارتخانه‌های جنگ، امور خارجه، عدلیه و علوم، زیربنای دولت را تشکیل می‌دهند، در حالی که وزارتخانه‌های گمرکات، مسکوکات، تجارت، صنایع و معادن، تلگراف، پست، انطباعات و وظایف و اوقاف تابع وزارتخانه‌های اصلی یا وزارتخانه‌های درجه دو به شما می‌روند.

در ایران هم چون کشورهای اروپایی وزارت جنگ مهمتر از سایر وزارتخانه‌هاست و وظیفه حفظ و نگاهداری ارتش منظمی را به عهده دارد. ارتش ایران که به آن قشون می‌گویند از پیاده‌نظام و سواره‌نظام و توپخانه و غیره، یکصد و پنجاه هزار نفر است. از این عده هشتاد هزار نفر سپاه منظم و باقی یعنی هفتاد هزار نفر چریک، یا سربازان و سواران غیر منظم هستند. این عده به ۷۳ فوج پیاده و ۲۵۰۰ دسته سوار تقسیم می‌شوند. هشت هزار نفر هم در توپخانه خدمت می‌کنند. آموزش این سپاه منظم و تعلیم دیده را طی پنجاه سال گذشته مشاقان انگلیسی، فرانسوی، اطریشی و روسی به عهده داشته‌اند. اونیفرم ارتش ایران شبیه اونیفرم اروپاییان است رنگ اونیفرم افراد گارد قرمز است. نام فوجها و تشکیلات تابعشان، همچنین نام درجات نظامی اغلب نامهای قدیمی است فقط برای مشاغلی که سابقاً در ارتش ایران وجود نداشته نامهای اروپایی به کار می‌رود؛ نظیر آجودان و موزیکانچی که به آژودان و افراد دسته موزیک گفته می‌شود. نام درجات نظامی همانهاییست که در گذشته نیز استعمال می‌شد و بر سیستم دهگانه استوار است مانند امیرتومان یعنی فرمانده ده هزار یا ده باشی یعنی «رئیس ده نفر» امیرنظام یا سپهسالار تقریباً معادل فیلدمارشال ما اروپاییان است، امیرتومان برابر سپهد و بعد از آن به ترتیب سرتیب (ژنرال)، سرهنگ، یاور، سلطان، نایب، بیگ‌زاده یا وکیل، ده‌باشی و سرباز می‌آید.

فرهنگ اروپایی هیچگونه تماسی نداشته‌اند، هنوز هم اعتقاد خود را به وجود جن و پری و غول و دیو از دست نداده‌اند و تصورشان بر این است که فعالیت این موجودات با تاریکی شب آغاز می‌شود.

رشته کوههای البرز که فلات خشک عراق عجم را از سرزمین‌های سبز و خرم گیلان و مازندران جدا می‌سازد، با دره‌های بی‌شمار، گذرگاههای مخفی و معادن غنی فلزش، زمانی سرزمینی مقدس تلقی می‌شد که بر ارتفاعاتش برای خدایان آتشکده می‌ساختند و طبق سنن قدیمی برای آتش قربانی می‌کردند.

شاه افسانه‌ای، هوشنگ، نخستین شاهی که دیوان از او فرمان بردند، استفاده از آتش را آموخت، ذوب فلزات را کشف کرد و کشاورزی را با کمک ابزار آهنی متداول نمود. جانشینانش اکتشافات و اختراعات دیگری کردند و ساکنان کشور را با سودمندی زندگی متمدنانه آشنا ساختند. اهلی کردن حیوانات، شکار وحوش، اختراع خط، معماری و دانشهای سودمند دیگر رفته‌رفته رواج یافت. گزارشهای افسانه‌آمیز دربارهٔ نخستین حاملان تمدن باستانی ایران، انسان را به یاد روایات مشابه مصری، آشوری، فنیقی و سایر اقوام قدیمی می‌اندازد که در آنها نیز نخستین شاهان کشور همزمان، نخستین مخترعان و کاشفان به شمار می‌روند.

بر اساس حماسه‌های کهن سرانجام ملک به جمشید شکوهمندترین پادشاه قدیمی ایران می‌رسد. هنوز هم ایرانیان دوران فرمانروایی جمشید را درخشانترین دورهٔ تاریخ خود می‌دانند و احدی در این کشور به خود اجازه نمی‌دهد که در مورد واقعی بودن این شخصیت، تردیدی به خود راه دهد یا اینکه خدای ناکرده وجود او را به کلی منکر شود. من بارها با ایرانیان تحصیل کرده در خصوص جمشید و عصر او صحبت کرده و همواره به این نتیجه رسیده‌ام که هیچیک از همصحبتان شرقیم نسبت به صحت این داستانهای قدیمی تردیدی ندارند. یکی جمشید را مؤسس گاه‌شمار خورشیدی می‌دانست که شروعش روز نوروز یا نخستین روز بهار است که هنوز هم در ایران جشن گرفته می‌شود. دیگری به زمین و زمان سوگند می‌خورد که بانی اصطخر و تخت جمشید او بوده است و تمام استدلالات مخالف من و حتی اشاره‌ام به معنای خطوط میخی کتیبه‌ها نتیجه‌ای جز این نداشت که آنها را در اعتقاد خود راسخ‌تر کند.

به عقیدهٔ ایرانیان جمشید یکی از شکوهمندترین شاهان قدیمی ایران زمین بوده و بر سرزمینی بهشتی فرمان می‌رانده است. اما در این سرزمین بهشتی هم طبق معمول ماری وجود داشته است. مار این بهشت، ضحاک یا اژدهای سه سری بود، یا به روایتی دیگر

از دورانهای قدیم

یکی از صفات تحسین‌برانگیز ایرانیان اصیل علاقهٔ صمیمانه‌ای است که نسبت به وطن خود دارند، آنان از اینکه وطنشان نقش بزرگ و با اهمیتی در تاریخ داشته احساس غرور می‌کنند و این احساس را از خودی و بیگانه مخفی نمی‌دارند.

رویدادها و شرح حال شخصیت‌های تاریخی که از قرن دهم میلادی به بعد در آثار شاعران و نویسندگان این کشور مانند شاهنامهٔ فردوسی ظاهر می‌شوند به قدری با روایات افسانه‌آمیز و شاعرانه درآمیخته و تغییر یافته‌اند که حتی شناختن کورش سرسلسلهٔ پادشاهان هخامنشی هم غیرممکن است. اغلب نامها تغییر یافته و رویدادها و دورانهای تاریخی بدون هیچ نظم و ترتیبی ارائه شده‌اند. با وجود این در این کلاف سردرگم تاریخ اساطیری و اساطیر تاریخی رشتهٔ محکمی می‌یابیم که ما را تا قدیمی‌ترین دورانها به عقب می‌برد: به چند هزار سال پیش، به زمانی که قبیله‌های مهاجر ایرانی تحت رهبری فرمانروایان و پهلوانان خود، نخست سرزمین‌های واقع در کرانهٔ جنوبی دریای خزر را تسخیر کردند و رفته‌رفته طی جنگهای مداوم با بومیان وحشی سلطهٔ خود را از آنجا بر سایر بخشهای ایران گسترش دادند.

در آن دوران - که نباید بیهوده در پی تاریخ دقیقش بود، زیرا تعیین آن دشوار یا بهتر است بگوییم که تقریباً غیرممکن است - ایالت مازندران فعلی، ظاهراً مسکن دیوان شریبری بوده که چهره‌های کریهشان همچنان در ذهن و خاطرهٔ ایرانیان به حیات خود ادامه می‌دهند. شکل و شمایل شیطانی آنها گاه به صورت غول و گاه به صورت شیاطین کوچکی که شاخ دارند و ناخن دستهایشان مانند پنجهٔ حیوانات درنده بلند است، هنوز هم برای نقاشان ایرانی که می‌خواهند موضوع‌های تاریخی و حماسی را بالای دروازه‌ها، طاق بازارها یا قسمت فوقانی دیوار قصرها و خانه‌ها یا حتی بر حاشیهٔ صفحهٔ کتابهای خطی نقاشی کنند، سوژه‌های مناسبی به شمار می‌رود. تودهٔ مردم، بخصوص آنها که با

کمک او پدر خود را به قتل رساند و خود پادشاه عربستان گردید. شیطان خود را به صورت جوانی خوش‌سینما به وی ظاهر ساخت و موفق شد به عنوان آشپز در دستگاهش مشغول به کار شود و او را با غذاهای لذیذی که با خون درست شده بود تغذیه کند. ضحاک برای ابراز تشکر از خدمات این آشپز حيله‌گر خواهش او را پذیرفت و به وی اجازه داد که شانه‌هایش را بیوسد. به محض بوسیدن شانه‌های ضحاک به وسیله شیطان، دو مار سیاه رنگ، از محل تماس لبهای شیطان سر بر آوردند. مداوای پزشکان برای جلوگیری از رشد سریع مارها بی نتیجه بود و چاره‌ای نماند جز اینکه به پیشنهاد خود شیطان گردن نهند و مارها را با مغز انسان تغذیه کنند. دنباله افسانه بدین شکل است که ضحاک، جمشید شاه ایران را که در اواخر دوران فرمانرواییش بیش از حد مغرور شده بود به قتل رساند یا به روایتی دیگر او را مجبور به ترک کشور کرد. آنچه مسلم است این است که ضحاک تاج و تخت جمشید را تصاحب کرد و زمام حکومت را به دست گرفت. از آن پس دوران هزارساله تیره‌بختی ایران شروع شد، زیرا لازم بود تا هر روز دو انسان کشته شوند تا مغز سرشان خوراک مارهای پادشاه گردند.

دانشمندان فرنگی کوشیده‌اند برای این افسانه، زمینه‌ای تاریخی بیابند و از این رو بر این عقیده‌اند که ضحاک، حکومت ظالمانه شاهان سامی نژاد آشور بر سرزمین و مردم ایران را مجسم می‌کند. هر چند درستی این نظریه هنوز به اثبات نرسیده است.

اما در میان ساکنان تیره‌بخت ایران آن ایام، آهنگری شجاع به نام کاوه زندگی می‌کرد که تا آن موقع شانزده تن از پسرانش طعمه مارها شده بودند و قرار بود که هفدهمین پسرش هم به همین سرنوشت گرفتار آید. کاوه که از این وضع به تنگ آمده بود، علیه ضحاک ستمگر قیام کرد و سایر ایرانیان به او پیوستند. کاوه آهنگر پیشبند چرمین خود را بر نیزه‌ای برافراشت و سپاه مردمی ایران به دور او گرد آمد. کاوه تنها نبود یکی از اعقاب جمشید که با تحمل رنجها و مشقات زیاد خود را از تعقیب ضحاک نجات داده بود به کمک او شتافت. نام این قهرمان ملی فریدون بود. فریدون هم ساکن همان دهکده کاوه آهنگر بود و کلاه خودی شبیه سرگاو شاخ‌دار به سر می‌گذاشت. وی مبارزه علیه ضحاک دشمن ملی را به عهده می‌گیرد. بخت با او یار است و ضحاک اسیر می‌شود اما به قتل نمی‌رسد بلکه به دستور فرشته‌ای موسوم به سروش، فریدون او را بر دیواره سنگی غار تاریکی در دل کوه دماوند به بند می‌کشد. می‌گویند که نعره‌های او هنوز هم اهالی دماوند را به وحشت می‌اندازد و هنگامی که زنجیرهایش را تکان می‌دهد کوه و زمین به لرزه درمی‌آید.

مردی که روی شانه‌هایش دو مار روئیده بود که می‌بایست با مغز انسان تغذیه شوند. ساکنان فعلی ایران در مورد وجود ضحاک هم شکی به خود راه نمی‌دهند و نام و وجودش را به کوه دماوند، مرتفع‌ترین قله سلسله جبال البرز که ۱۸ هزار پا بالاتر از سطح آب دریای خزر قرار دارد، مرتبط می‌سازند. کوه مخروطی شکل دماوند که من در سال ۱۸۶۰ به اتفاق دوستان آلمانی به قله‌اش صعود کردم، یک آتشفشان خاموش است. پوسته درخشان گوگردی که روی سنگها کشیده شده دارای رنگ سبز مایل به زردی است. خالص‌ترین کریستالهای گوگرد از لای شکاف صخره‌ها بیرون آمده و باعث شده که برف و یخی که رویشان نشسته درخشش سبزرنگی داشته باشد. هر چه به دهانه آتشفشان نزدیکتر می‌شویم، حرارت زمین زیر پیمان بیشتر می‌شود و بوی گوگرد بیشتر به مشام می‌رسد. شیب کوه در سمت شمال شرقی اندکی بیشتر است. بر دهانه قله که پوشیده از برف است شکافی به عمق بیست تا سی پا وجود دارد. علت رنگ آبی مایل به سبز برفهای روی دهانه، انعکاس نور بر لایه‌های گوگرد یا ناشی از عوامل جوی است. نزدیک دهانه شکاف غارمانندی از گوگرد وجود دارد که طولش هشت و عمقش چهارپاست و عرضش نیز به اندازه‌ای است که شخصی می‌تواند درونش بایستد. در اطراف و درون آن شکاف توده‌های گوگرد خالص به ابعاد مختلف وجود دارد. بخار گوگرد از لای شکافها و سوراخ تخته‌سنگها بیرون می‌آید. حرارت درون شکاف زمانی که ما آنجا بودیم ۷ درجه رتومور بود در حالی که بیرون آن سرمای کشنده‌ای جریان داشت.

جای شگفتی نیست که قدرت تخیل مردمان ساده از این شکاف گرم با بخارهای گوگرد و پوسته گوگردی‌اش، غاری شیطانی بسازد. در حقیقت هم ساکنان دهکده‌های رینه، گرنه، اسک و آبگرم واقع در پای کوه دماوند، معتقدند که در آن بالا اتفاقات عجیب و غریبی رخ میدهد و ارواح خبیث در دل این کوه لانه کرده و سر و صدا می‌کنند. آنان فقط بر مشاهدات شخصی تکیه نمی‌کنند بلکه بیشتر استنادشان به نوشته شاعران و سخن‌سرایان ایران است که سکونت ارواح خبیث از نوع دیو را در کوه دماوند تأیید کرده‌اند.

براساس روایتی که نخستین بار فردوسی با قدرت تخیل شاعرانه خود آن را اخذ و رویش کار کرد، این دیو که هم پیمان اهریمن بدکنش بود ضحاک است که اینک در دل این کوه به بند کشیده شده است و با نعره‌های هراسناک خود مردم را به وحشت می‌اندازد. گفته می‌شود که ضحاک از اهالی عربستان بود و با شیطان هم عهد شد و به

جیمز موریه سیاح معروف انگلیسی به عنوان شاهد عینی تعریف می‌کند، در آخرین روز ماه اوت در شهر دماوند واقع در نزدیکی کوه دماوند، مراسمی بر پا می‌شده است تا خاطره ضحاک و پایان عبرت‌انگیزش از یادها نرود. در آن روز اهالی شهر سوار بر اسب و قاطر شده و از صبح تا غروب آفتاب به تاخت و تاز می‌پرداخته‌اند. و هنگام غروب روی بام تمام خانه‌های محل آتش روشن می‌کرده‌اند تا خاطره پیروزی فریدون بر ضحاک که در آن روز به نشانه فتح آتش افروخت، زنده بماند.

مدتهاست که محققان دریافته‌اند این سه شخصیت یعنی آهنگر با پیشبند چرمینش، اژدها و قهرمان جوان در بسیاری از افسانه‌های کهن ملل گوناگون، از آن جمله افسانه‌های آلمانی، با روابط کمابیش مشابهی ظاهر می‌شوند.

پس از آن فریدون جوانبخت پادشاه سراسر گیتی می‌شود و در صلح و آرامش بر مردمان جهان حکومت می‌کند. هنوز هم در سرزمین ایران نام و کارهای فریدون فراموش نشده و در پیرامون دماوند مکانهای زیادی را به او منسوب می‌کنند. در شهرهای آمل، ساری و استرآباد واقع در ایالات مازندران و طبرستان که نزدیک دریای خزر قرار دارند افسانه‌های زیادی بر سر زبانهاست که به فریدون و پسرانش مربوط است و اغلب قلعه‌ها و برجهای قدیمی را به آنها منسوب می‌کنند. اهالی محل هم داستانهای عجیب و غریبی حکایت می‌کنند که همواره قهرمان اصلیش فریدون است. هنوز هم در این دوران آهنگران اصفهان علاقه‌مند هستند سلاحهایی را که می‌سازند شبیه سلاحهای فریدون باشد. حتی کلاهخود این قهرمان که شبیه سرگاو شاخدار است و پیشبند چرمین کاوه [درفش کاویانی] که در جنگ قادسیه به سال ۶۳۶ میلادی به دست اعراب افتاد، در بازار آهنگران اصفهان، سفارش‌دهندگان و خریداران زیادی دارد.

با اینکه افسانه‌های تاریخ اشاره می‌کند که پس از نجات میهن از یوغ شاهان سامی نژاد حکومتی جهانی تشکیل شد، ولی به نظر می‌رسد که امپراطوری فریدون از منطقه کوچکی واقع در کرانه جنوب شرقی دریای خزر فراتر نمی‌رفته است. به احتمال زیاد وسعت امپراطوری فریدون به مراتب کوچکتر از ایران کنونی بوده است. اما به طور کلی افسانه، خصوصاً اگر با مقداری حقایق تاریخی آمیخته شده باشد، مجاز به گفتن چیزهایی است که علم تاریخ آنها را رد می‌کند. حافظ واقعی افسانه شاعر است که از تار و پود افسانه با آزادی تمام پرده پرنقش و نگاری می‌آفریند و محققان تاریخ که صرفاً به دنبال حقایق می‌گردند باید مانند کارشناس هنری با دقت این رشته‌ها را بررسی کرده و حقیقت را از افسانه جدا سازند.

فریدون جهان را میان پسران خود تقسیم می‌کند. اما پسرانش پس از مرگ وی با هم به نزاع برمی‌خیزند. باکتریا واقع در شرق طبرستان و پایتخت آن بلخ، از این پس مرکز داستانهای حماسی ایران می‌شود که موضوع اصلیش بر محور جنگهای بلاانقطاع ایران و توران دور می‌زند و این جنگها مواد لازم را برای سرودن شاهنامه، حماسه ملی ایرانیان در اختیار سراینده فناپذیر آن فردوسی قرار داده است.

از زمانهای بسیار کهن تا دوران جدید، همسایگان شمال شرقی ایران، یعنی اهالی دشت وسیعی که در شرق دریای خزر گسترده شده اغلب با ایرانیان در حال جنگ و ستیز بوده‌اند. اما از زمانی که سپاهیان تزار روسیه پیشروی پیروزمندانه خود را به سوی شرق آغاز کردند و این نواحی را به تصرف خود درآوردند و پرچم عقاب دو سر، بر فراز برج و باروی شهر مرو به اهتزاز درآمد، آنان نیز آرام گرفتند. این منطقه وسیع که آمودریا آن را از بخارا جدا می‌سازد اکنون یکی از ایالات روسیه است. خط آهن ماورای خزر از شهر میخائیلوف تا مرو کشیده شده و ترکمنان ساکن این منطقه نیز اتباع فرمانبر امپراطوری روسیه به شمار می‌روند.

ترکمنان که در زیر چادر زندگی می‌کنند و با اسب در دشتهای پروسعت موطنشان به این سو و آنسو می‌روند، همواره همسایگان خطرناکی برای کشور ایران بوده‌اند. هر چند بخشی از آنان هنوز اتباع ایران هستند و در خاک ایران نزدیک مرز ایران و روسیه، حول و حوش استرآباد سکنی دارند. بیشتر لشکرکشی‌های ایران در دوران شاه فعلی علیه ترکمنانی بوده که هر از چند گاه کاروان زوار مشهد را مورد قتل و غارت قرار می‌دادند. زائرانی که از استرآباد به مشهد می‌رفتند و ناچار بودند از نزدیک سکونتگاه ترکمنان بگذرند، توسط سواران وحشی ترکمن محاصره و پس از اندک مقاومتی تسلیم و اموالشان به سرقت می‌رفت و خودشان هم اسیر می‌شدند. عده‌ای از این اسرا مجبور می‌شدند به عنوان چوپان، کشاورز، صنعتگر یا خدمتکار ساده برای اربابان ترکمن خود کار کنند. عده‌ای دیگر را هم ترکمنان از مرو به خیوه و بخارا برده و در بازارهای برده فروشی آنجا می‌فروختند. حتی اروپاییانی هم که همراه کاروان ایرانیان به مشهد می‌رفتند و توسط غارتگران ترکمن اسیر می‌شدند به همین سرنوشت گرفتار می‌آمدند و تنها در صورت پرداخت مبالغی کلان می‌توانستند آزادی خود را به دست آورند. من یک فرانسوی را می‌شناختم که چند سال در شهر مرو به صورت اسیر زندگی کرده و مجبور شده بود که انواع تحقیرها و توهین‌ها را تحمل کند. برای مثال اربابش به او دستور می‌داده که در محافل میهمانی برای سرگرمی میهمانان رقصهای اروپایی اجرا کند قبلاً

خاطر نشان ساختیم که روسها وقتی شهر مرو را تصرف کردند بیش از سی هزار اسیر ایرانی را آزاد کردند و به خرج خود به ایران فرستادند.

در آغاز چنین می نمود که این ترکمنان وحشی و تربیت نشده که در وطن آبا و اجدادیشان چنین سنگدل بودند آمادگی پذیرش فرهنگ و آداب و رسوم اروپایی را ندارند، لیکن تجارب بعدی نشان داد که بالعکس تورانیان معاصر، استعداد و گرایش زیادی به این دارند که در مدتی کوتاه با انسان اروپایی مأنوس گردند. آنان نیز چون تاتارها خدمتکاران خوب و باوفایی می شوند اکنون در هتل های پترزبورگ ترجیح می دهند که کارکنان خود را از میان ترکمنان انتخاب کنند. حکومت روسیه موفق شده است از میان سواران ترکمن دسته های سواره نظام منظم و مرتبی برپا کند.

ترکمنان از سه تیره یا اردو تشکیل می شوند که هر یک به نوبه خود به قبایل و خانواده های مختلفی تقسیم می شوند و تعداد آنها را براساس آتشگاههای موجود حساب می کنند. سه ایل فوق الذکر عبارتند از یموت یا یمود، کوکلان و تکه. یموتها چادریشان را در جنوب شرقی دریای خزر برپا می دارند و این ایل از شاخه های زیر تشکیل می شود: جعفریای با دو شاخه اصلی اش یعنی یار علی و نورعلی، اوغور جعلی با شاخه های آق و آتابای، ایلکای یا الکای، دوچی و داس، بدرق، خانی اوقماس، امیر کوچیک، صالح، غرویه، بولاغ، آتا و مخدوم. کوکلانها به دو شاخه اصلی تقسیم می شوند دودورکه و هالکه باقلی با خانواده های خود. ایل تکه هم به دو طایفه اصلی با سی و چهار خانواده مختلف تقسیم می شود. نام ایلات و تیره های فوق که طنین وحشیانه ای دارد، انسان را بی درنگ به یاد اصوات و کلمات زبان ترکی می اندازد. زبان ترکمنی در اصل همان زبان ترکی است و شاید شکل قدیمی و خالص تر آن که هنوز با واژه های فارسی و عربی مخلوط نشده است. وانگهی تاریخ ارتباط نزدیک بین ترکها و ترکمنها را به شکل قاطعی تأیید می کند. دوست سال قبل از میلاد مسیح قبایل ترک در شرق کشور چین، امپراطوری وسیعی تشکیل دادند. پس از فروپاشی این امپراطوری به سوی مغرب رو نهادند و در اواسط قرن هفتم میلادی نزدیک دریایچه اورال سکنی گزیدند و بعد به مهاجرت خود تا حوالی رود ولگا ادامه دادند. در قرن دوازدهم در شرق و غرب دریای خزر مسکن داشتند. در قرن شانزدهم تحت نام ازبک شهرهای خیوه، بخارا و بلخ را تصرف کردند و همچنان به حرکت بی وقفه خود به سوی غرب ادامه دادند. ترکها در همه جا حضور داشتند و هر جا این سواران بیابانگرد ظاهر می شدند، کشاورزان یکجانشین را به زیر یوغ خود برده و اراضی شان را متصرف می شدند. تعداد

کثیر و هجومهایشان هر مشکل و مانعی را از سر راهشان برمی داشت. یونانیان باستان این قوم بیابانگرد وحشی را اسکیت می نامیدند و در قرون وسطی تحت نام ترک شهرت داشتند.

تمام این اقوام و قبایل که زبان مشترکی دارند جزو خانواده تورانی هستند که با خانواده آریایی و سامی تفاوت دارد. در میان اقوام آریایی این ایرانیان بودند که برای نخستین بار با مهاجمان تورانی به مبارزه برخاستند و سرانجام مرز بین ایران و توران را مشخص کردند. در یک سو کشاورز یکجانشین با اغنام و احشامش قرار داشت که حافظ آغاز مدنیت و زندگی در مکانهای ثابت بود و در مقابل آن چادر نشین بیابانگرد با اسب تندرواش ایستاده بود که دشمن موروثی فرهنگ والا و انسانیت به شما می رفت. در این سو نور و آن سو ظلمت قرار داشت.

هنوز هم بین ساکنان قدیمی ایران که در شرق و غرب امپراطوری میان اقوام ترک و ترک زبان زندگی می کنند، خاطره جنگهای ایران و توران فراموش نشده است. شاهنامه اثر جاویدان فردوسی فکر دشمنی نژادی بین ایران و توران را زنده نگاهداشته و اشعار این شاعر در زمان ما هم بر قلوب ایرانیان اصیل، تأثیری تهییج کننده بر جای می گذارد.

براساس نوشته های فردوسی سلسله ای از شاهان ایران که پایتختشان بلخ بود نخستین کسانی بودند که از مرز و بوم ایران در مقابل توران، یعنی از نور در مقابل ظلمت به دفاع برخاستند. ایرانیان این سلسله را کیانیان می نامند. این سلسله در ضمن نخستین سلسله ای است که در تاریخ کهنسال ایران به قدرت رسیده و از این رو تاجی را که شاهان فعلی ایران به سر می گذارند «تاج کیانی» می نامند. ایرانیان از صمیم قلب به شاهان این سلسله و پهلوانانشان که با تورانیان جنگیدند و خلاصه به آنچه که در شاهنامه نوشته شده اعتقاد دارند و آنها را حقایق تاریخی می دانند زیرا افسانه هایی که در شاهنامه آمده به قدری زیبا و دل انگیز است که به سختی می توان آنها را غیر واقعی پنداشت.

مؤسس این سلسله کیقباد است، پس از او کیکاووس به سلطنت می رسد که با رستم پهلوان پیلتن هم عصر است. بعد از این دو کیخسرو تاج شاهی را به سر می گذارد، جانشین او لهراسپ پدر گشتاسپ است که در زمانش زرتشت ظهور می کند و مانند موسی و نبی اسرائیل، نور ایمان را در دل مردم ایران می تاباند.

شاعر به این مسأله که پرسپولیس [تخت جمشید] واقع در وطن اصلی کورش و جانشینانش، پایتخت شاهان کیانی باشد یا رویدادها و اعمال کسانی چون کورش و

کمبوجیه و خشایارشا و داریوش یا حتی اسکندر مقدونی به پای قهرمانان کتابش گذاشته شود، اهمیتی نمی‌دهد.

کیکاووس، پسر قباد برای جنگ با دیوها به مازندران لشکر می‌کشد. مازندران سرزمینی فوق‌العاده زیباست لیکن طلسم شده است. وجود کوههای سر به فلک کشیده و جنگلهای انبوه تسخیر آن را دشوار کرده است. در جنگلهای مازندران ببر وجود دارد و باتلاقهایش مولد بیماری و مرگ است. این گفته ایرانیان که هر کجا پری باشد دیو هم هست در مورد مازندران کاملاً صحیح دارد. کیکاووس موفق به تسخیر این سرزمین بهشت‌آسا نمی‌شود، دیوها بر او غالب می‌آیند و رستم پهلوان، قهرمان ملی ایران، سوار بر اسب قدرتمندش رخس می‌شود تا شاه را از مخمصه نجات دهد. در بین راه، پس از برخورد با یک سلسله ماجراهای عجیب و غریب سرانجام شاه را از گرفتاری نجات می‌دهد و با خود به بلخ می‌برد. زمانی که کیکاووس در مکانی دور دست در غرب کشور لشکرکشی ناموفقی را انجام می‌دهد، افراسیاب، فرمانروای توران، به ایران حمله می‌کند و تا مرو پیش می‌آید ولی از رستم شکست سختی می‌خورد.

سپس کیخسرو که نوه کیکاووس است به تخت می‌نشیند. داستان کودکی او شباهتهایی با زندگی کورش دارد. وی در جنگ با توران، افراسیاب را که از سوی مادر پدر بزرگش بود و پدرش را که به وسیله کیکاووس تبعید شده بود و مدتی در دربار او به عنوان میهمان بسر برده بود، شکست می‌دهد. پایتخت و قصر افراسیاب تسخیر می‌شود. ایران و توران پیمان صلح می‌بندند و کیخسرو پس از آنکه تاج و تخت را به لهراسب می‌سپارد به شکل اسرارآمیزی ناپدید می‌شود. نام یکی از سرداران او بخت‌النصر است که سرزمین‌های آنسوی رود فرات را برای شاه جدید فتح می‌کند و انسان را به یاد بخت‌النصر معروف می‌اندازد. در زمان حکومت گشتاسب، زرتشت بانی دین جدیدی که در کتب زند - اوستا اصول آن بیان شده، ظهور می‌کند. آیین جدید از بلخ رو به گسترش می‌نهد و به زودی در سراسر کشور رواج می‌یابد. براساس گفته فردوسی سپس شاه به روم یعنی یونان و جزیره سیسیل لشکر می‌کشد و در آنجا غول‌های زیادی را به قتل می‌رساند.

جنگ دیگری بین ایران و توران در می‌گیرد. گشتاسب پسرش را که اسفندیار نام دارد برای مقابله با دشمن قدیمی روانه میدان می‌کند. او علی‌رغم پیروزیهایی که در آغاز نصیبش می‌شود نمی‌تواند در مقابل قدرت تورانیان پایداری کند. پایتخت به دست دشمن می‌افتد و زرتشت جزو آندسته از ایرانیانی است که در آتشکده به قتل می‌رسند.

اسفندیار برای گرفتن انتقام دوباره به جنگ توران می‌رود، این بار به پیروزی می‌رسد و این لذت نصیبش می‌شود که پادشاه توران را به دست خود بکشد.

بدین شکل در زمان فرمانروایی سلسله کیانیان، کفه ترازو گاه به سوی ایران و گاه به سوی توران سنگینی می‌کند. مبارزه‌ای که میان این دو جریان دارد مبارزه‌ایست طولانی و سخت که صرفاً برای تصرف آب و خاک نیست، بلکه بیشتر نبردی است مستمر بین نور و ظلمت، بین تمدن و توحش. سرزمین باکتریا که از سمت غرب به رودخانه جیحون می‌پیوندد، در آن دوره از تاریخ ایران، به سان جزیره‌ای جلوه می‌کند که امواج خروشان دریای توحش توران به ساحلش اصابت می‌کند و می‌خواهد آن را از بن بر کند. پایه‌هایش بارها به لرزه در می‌آید، ولی نژاد آریایی آن را حفظ می‌کند و قدیمی‌ترین شهسواران نور و روشنایی از سرزمین اجدادی خود که پاکترین و شریف‌ترین موجود الهی در آتشکده‌هایش تقدیس می‌شود پاسداری می‌کنند.

با ظهور اردشیر، معروف به دراز دست، پرتو روشن خاطره تاریخی در کاخ افسانه‌ای شاهنامه تابیدن می‌گیرد. محققان وی را با ارتاکسرس اول (اردشیر اول) یکی می‌دانند. همان ارتاکسرسی که یونانیان به او لقب Mākrocheir یعنی دراز دست داده بودند و در سال ۴۶۴ قبل از میلاد مسیح متولد شد و یکی از شاهان سلسله هخامنشی است و از لحاظ تاریخی واقعاً وجود داشته است. نام این شاه در حماسه‌های تاریخی ایران، بسان پلی است که ما را از سرزمین مه‌آلود افسانه به زمین روشن تاریخی جهان می‌برد.

من به طور اجمال و با اشارات کلی و عمومی و نظر به جدیدترین فرضیه‌ها در خصوص تاریخ ایران باستان، جزر و مد جنگهای ایران و توران را شرح دادم. در داستانهای حماسی ایران، شعر و حقیقت آنچنان به هم پیوند خورده که به دشواری می‌توان آنها را از هم باز شناخت. ایرانیان اصیل در زمان ما هم به اصالت و درستی این افسانه‌ها باور دارند و شاهان سلسله کیانی را شخصیت‌های تاریخی می‌دانند و جای دادن این شاهان و پهلوانان و کلیه دیوها و غولها را در سرزمین اساطیر نوعی تحقیر احساس ملی و وطن‌پرستی تلقی می‌کنند. هنوز هم چون گذشته تصویر جنگ شاهان کیانی و قهرمانانشان با دیوها، بر دروازه شهرها، و طاق بازارها و دیوار قصرها پیدا است. حتی بر جلد کتابها و نقاشی‌هایی که روی مقوا کشیده می‌شود، این تصاویر را که با رنگهای زنده تصویر شده‌اند می‌توان مشاهده کرد.

پیروان دین زرتشت یا زردشت هنوز هم در ایران وجود دارند و آتش مقدس هنوز هم توسط بازماندگان زرتشتیان قدیمی به عنوان نماد موجودی الهی و ابدی در آتشکده‌ها

گاهی اوقات حتی یافتن کارگر ساده هم برای حفر این تپه‌ها مشکل می‌شود. یکی از دوستان اروپائیم که از سی سال پیش در ایران زندگی می‌کند، با استفاده از نفوذ محلی توانست، اجازه حفاری یکی از این تپه‌ها را کسب کند براساس فرمان ویژه‌ای تعدادی کارگر هم که لازم داشت در اختیارش گذاشته شد. درون تپه‌ای که وی از وسط شروع به حفرش کرده بود ویرانه‌ی یکی از قصرهای قدیمی، احتمالاً مربوط به دوران ساسانی یا شاید هم مربوط به عصری جدیدتر، کشف شد. این قصر را با خشت‌های پخته که روی قسمت بیرونی‌شان لعابی رنگی کشیده شده بود، ساخته بودند. از اینجا می‌توان چنین نتیجه گرفت که این تپه‌ها چیزی جز ویرانه‌های بناهای قدیمی نیستند و به تل یا کوم‌های سایر مناطق مشرق‌زمین شباهت دارند.

اگر تماشای آداب تقدیس آتش توسط گبرها (زرتشتیان) که در خانه‌ها انجام می‌شود، برای اروپائیان ممکن نیست، در عوض این امکان برایشان وجود دارد که از طرز عجیب و غریب تدفین مردگانشان، دیدن کنند. مکانی که مردگان را در آنجا قرار می‌دهند. برج بلند و مدوری است که بر بالای آن اجساد مردگان در هوای آزاد و زیر آسمان گذاشته می‌شود تا کرسها و عقابها و سایر پرندگان شکاری که در ایران انواع و اقسامشان یافت می‌شود، گوشت آنها را بخورند و جز استخوان چیزی از آنها باقی نگذارند. سپس استخوانها را درون سوراخی که در مکان وجود دارد می‌اندازند.

«برج خاموش» که نزدیک تهران قرار دارد بنایی است که بدین منظور ساخته شده و به گورستان گبرها شهرت دارد و هنوز هم زرتشتیان از آن استفاده می‌کنند. این مکان نزدیک ویرانه‌های ری یا «رگای» باستانی است که زمانی شهر بسیار بزرگی بود و شهرت جهانی داشت. براساس منابع تاریخی ایران، نخستین آتشکده‌ها برای نیایش اهورامزدا یا اورمزد در این شهر بنا گردید.

کلیه سیاحانی که از کشور ایران دیدن می‌کنند و گذرشان به «دارالخلافة» می‌افتد، معمولاً بدون دیدار از ویرانه‌های ری، تهران یا «شهر چنارها» را ترک نمی‌کنند. اگر با اسب در راه پرفت و آمد تهران شاه عبدالعظیم، زیارتگاهی که نزدیک تهران واقع است، حرکت کنیم در سمت شرق بالای کوهی که از رشته کوه‌های البرز منشعب شده و قصر سلطنتی دوشان‌تپه در پای آن قرار دارد، برج فوق‌الذکر را مشاهده خواهیم کرد. پس از یک ساعت اسب راندن به مکان بلندی می‌رسیم که ارتفاعش پنجاه تا شصت پا بیشتر از سطح دشت است. بالای این تپه که رسیدن بدانجا دشوار است، دیوار طویلی وجود دارد که از خشت تیره‌رنگ ساخته شده و در میان اهالی محل به «قلعه ری» مشهور است. از

روشن نگهداشته می‌شود. بعد از آنکه اکثریت مردم ایران دین اسلام را پذیرفتند و کسانی که به دین آبا و اجدادی خود وفادار مانده بودند، به عنوان افراد کافر مورد تنفر عموم قرار گرفتند و آزار و اذیت گبرها، نامی که به آنان داده بودند آغاز شد، عده‌ای به مرور زمان از روی ناچاری مسلمان شدند اما عده‌ای دیگر که ایمانشان محکم‌تر بود جلای وطن را ترجیح دادند و به هند رفتند و در جنوب رود سند و در ایالت پنجاب ساکن شدند. آنان که مانند سایر ایرانیان افرادی باهوش و با استعداد هستند و علاوه بر این تحت تعالیم آیینی که راستی و درستی را تبلیغ می‌کند و از دروغ بیزار است، پرورش یافته‌اند. در سرزمین هند (که آنجا تحت نام پارسی شهرت دارند و تعدادشان به یکصد و پنجاه هزار نفر می‌رسد) در فعالیت‌های بازرگانی اهمیت فوق‌العاده‌ای کسب کردند. اما در مورد همکیشانان که در سرزمین آفتاب باقی مانده‌اند این مطلب صدق نمی‌کند. آنان با اینکه تحت حکومت معتدل شاه فعلی، از هر نوع آزار و ایدائی مصون هستند، لیکن در میان هموطنان مسلمانان در نوعی انزوا بسر می‌برند و محل سکونتشان به مکانهای دور از راههای اصلی در جنوب و شرق کشور محدود شده است.

بخش اعظم، آنان در حدود پنج هزار نفر در یزد ساکن هستند، یکهزار و پانصد تنشان در کرمان و اندکی بیش از یکصد خانوارشان، در تهران پایتخت کشور زندگی می‌کنند. آنان زیر نفوذ روحانیون خود که به آنها موبد می‌گویند، زندگی گوشه‌گیرانه‌ای دارند و همواره می‌کوشند کنجکاوای اطرافیانشان را برنینگیزند. با اینکه برای من بارها این امکان پیش آمده که در تهران با روحانیون زرتشتی تماس بگیرم و حتی به کتب مذهبی‌شان نظری بیفکنم، ولی نتوانستم درباره آداب تقدیس آتش که در منازلشان انجام می‌شود، بیش از آنچه که مشهور است اطلاعاتی کسب کنم. زرتشتیان در جامعه ایران به افرادی شریف و درستکار شهرت دارند و از این رو در میان طبقات فهمیده از احترام زیادی برخوردارند. معابدشان که تصویرش بر آثار باقی مانده از دوران شاهان آشور، سارگن و سانخریب به وضوح مشخص است، امروزه در ایران «آتشگاه» نامیده می‌شود. عده‌ای حدس می‌زنند که برآمدگیهای خاکی متعددی که ایرانیان به آن «تپه» می‌گویند و در کنار شاهراههای اصلی کشور دیده می‌شوند، تپه‌های مصنوعی هستند و زمانی رویشان آتشکده‌هایی وجود داشته است. طبعاً تا وقتی که این تپه‌ها مورد حفاری علمی قرار نگیرند و محتوایشان دقیقاً معلوم و مشخص نشود، نمی‌توان این نظریه را پذیرفت. ایرانیان بخصوص ساکنان محل در مورد اینگونه حفاریها پیشداوریها و نظریات عجیب و غریبی دارند و کلاً در این خصوص مشکلاتی وجود دارد که حل آنها واقعاً دشوار است.

را از دست داد. اما در زمان خلفا شهر ری جدید مانند فنیکس دوباره از میان خاکستر سربلند کرد. منصور خلیفه عباسی (۷۷۵-۷۵۴) به پسرش دستور داد این شهر را بازسازی کند و با احداث دو خندق و برج و بارویی محکم، آن را بصورت دژی نظامی درآورد. در قرن هشتم میلادی هارون الرشید، خلیفه مشهور عباسی مدتی در ری بود. در قرن دوازدهم در اثر زمین لرزه شدیدی ویران شد، اما صد سال بعد مورخان شرقی با اغراق‌گویی همیشگی شان، از آن به عنوان بزرگترین و آبادترین و پرجمعیت‌ترین شهر در شرق ایران یاد می‌کنند. اما در سال ۱۲۲۰ میلادی توسط سپاهیان مغول ویران شد و اهالیش قتل عام گردیدند و در قرن پانزدهم اهمیتش را بکلی از دست داد.

امروزه ری ویرانه‌ای بیش نیست و حتی در خرابه‌هایی که در سراسر این منطقه وجود دارد، هیچ اثری از شکوه و جلال گذشته به چشم نمی‌خورد. تنها وسعت خرابه‌ها از بزرگی و گذشته درخشان این شهر که هنگام حمله چنگیزخان مغول، جمعیتش هفتصد هزار نفر بود حکایت می‌کند. اکنون اهالی روستاهای اطراف که خشت‌های پخته خرابه‌هایش را بیرون آورده و به عنوان مصالح ساختمانی به معماران تهرانی می‌فروشند با نگرانی ترس‌آمیزی از خرابه‌های ری پاسداری می‌نمایند. به عقیده آنان در دل این خرابه‌ها گنج‌های بزرگی نهفته است. تا آنجا که من اطلاع یافتم تاکنون اروپائیان در این خرابه‌ها اقدام به حفاریهای بزرگ و اساسی نکرده‌اند. ظروف سفالین ارزشمندی که به اصطلاح دارای برقی «متالیک» هستند ندرتاً یافت می‌شوند و به دست کلکسیونرهای علاقه‌مند اروپایی می‌افتند. اگر پیدا شوند برای خریدنشان باید مبالغ کلانی که در اروپا تصورش را هم نمی‌کنند پرداخت کرد.

اغلب هنگام گفت‌وگو با ایرانیان تحصیل کرده که به طبقات بالای جامعه تعلق دارند، نام شهرهای اصفهان، شیراز و همدان بیشتر به گوش می‌خورد. این امر علتش تنها بخاطر شهرت شرابه‌های خوب این شهرها نیست بلکه بیشتر به لحاظ اهمیت تاریخی آنهاست. همانطور که قبلاً گفتم ایرانیان از تاریخ باستانی کشورشان، اطلاع درستی ندارند و این دوره در کتب تاریخی شان با افسانه‌های حماسی درآمیخته است. تازه بعد از تصرف ایران بوسیله اعراب و رواج دین اسلام است که مورخان این کشور تا اندازه‌ای به وظیفه واقعی خود عمل کرده‌اند. اصولاً از این دوره به بعد است که آنها حتی المقدور با وفاداری روند وقایع را دنبال می‌کنند و توصیف قابل قبولی از روند حوادث به دست می‌دهند. با این وجود دیدگاهها و نظریات تاریخ‌نویسان شرقی در مورد رویدادهای تاریخی همواره توأم با برداشتهای شخصی و پیشداوریهای مذهبی است. معهداً منابع موجود مواد

این مکان که بر دروازه شمالی شهر مشرف بوده، بخوبی می‌توان بقایای حصار طولی را که زمانی به دور شهر کشیده شده بود مشاهده کرد. بدون تردید در وسط این دیوار یکی از دروازه‌های اصلی شهر قدیمی ری قرار داشته است. هنوز هم آثار دیوارهای قدیمی، اطاقها و آب انبارها وجود دارد. آب انبارها نسبتاً عمیق هستند و مانند قناتهای جدید ایران توسط کانالهای سرپوشیده قوسی شکل به هم مرتبط هستند و هنوز هم آب جاری شده از کوهستانها را درون خود جمع می‌کنند. زیارتگاه فوق‌الذکر هنوز هم از آب کانالهای شهر ویران شده ری استفاده می‌کند. سراسر این منطقه که زمانی در آنجا یکی از بزرگترین و آبادترین شهرهای جهان قرار داشته، اکنون مانند سایر ویرانه‌های مشرق‌زمین پوشیده از قطعات سفالهای لعاب‌دار رنگین و ساده است.

آثار شهر قدیمی را می‌توان تا وسط زیارتگاه شاه عبدالعظیم دنبال کرد. دیوارهایی با قطر اعجاب‌انگیز از خشت که حدود نصف ارتفاع اولیه شان سالم مانده به صورت موازی هم کشیده شده، نشان می‌دهد که زمانی بناهای محکمی را تشکیل می‌داده‌اند. در وسط آنها برج گرد نیمه‌ویرانه‌ای قد برافراشته است. این برج با خشت پخته ساخته شده و به خاطر شکل خاصی که دارد توجه مسافر را به خود جلب می‌کند. از تمام جوانب بدنه گردش، گوشه‌های حادی بیرون آمده به طوری که مقطع افقی آن را می‌توان به یک چرخ ساعت دندانه‌دار تشبیه کرد. خرابه‌های ری منطقه وسیعی را در بر گرفته و از نزدیک دروازه فعلی شاه عبدالعظیم تا پای کوهی که در حوالی شرقی آن واقع شده گسترده شده است.

اکنون از حجارهای «چشمه‌علی» که مربوط به دوران ساسانی بود و کتیبه‌هایش که روی تخت سنگ بزرگی نقر شده بود تقریباً چیزی بجای نمانده است. فتحعلی شاه دستور داد آنها را پاک کنند و بجایش نقش خودش و پسرانش و وزرایش را حجاری کنند. فقط خدا می‌داند که چه فکر احمقانه‌ای باعث شد که او بدین کار مبادرت ورزد و یکی از گرانبهاترین آثار تاریخی ایران را برای همیشه از بین ببرد.

ری در عهد باستان، شهر بزرگ و آبادی بوده و یکی از مهمترین شهرهای ماد به شمار می‌رفته است. نامش در کتاب مقدس، داستان تویاس، راگس ذکر شده است. نویسندگان قدیمی از آن تحت نام راگه و رگا هم یاد کرده‌اند. اسکندر کبیر هنگامی که از اکباتان یعنی همدان کنونی، به تعقیب داریوش پرداخت پس از یازده روز راهپیمایی به شهر راگه واقع در استان ماد رسید. این شهر در زمان اشکانیان همچنان به حیات خود ادامه داد تا این که اواسط قرن هفتم میلادی، بعد از یورش اعراب به ایران اهمیت سابق

ارزشمندی در اختیار پژوهشگران غربی می‌گذارند و آنان می‌توانند با اطلاعات جامعی که از منابع دیگر دارند و با ژرف‌نگریشان هسته حقایق تاریخی را از پوسته زودباوری و سطحی‌نگری شرقی بیرون آورند. کسانی که در ایران سفر کرده‌اند و با اهالی شهرها و روستاهای این کشور حشر و نشر داشته‌اند یا در محافل دوستانه در گفت‌وگوهایشان شرکت کرده‌اند، حتماً از عشق و علاقه ایرانیان نسبت به تاریخ و حماسه‌های کشورشان مطلع شده‌اند. علاقه ایرانیان نسبت به کشورشان واقعاً تحسین‌برانگیز است: چه افراد تحصیل کرده و با سواد و چه افراد عامی و بی‌سواد، هر دو از گفتگو درباره تاریخ کشورشان که بخوبی می‌توانند آن را با رنگهای زنده توصیف کنند، لذت می‌برند. هیچ جلگه‌ای و هیچ کوه و هیچ منطقه‌ای حتی کوچک و دورافتاده وجود ندارد که درباره‌اش افسانه یا حکایتی تاریخی نگویند.

اما عشق و علاقه ایرانی به شعر موجب شده که نثری که با آن به توصیف رویدادهای تاریخی می‌پردازند مانند شعر پر از تشبیه و استعاره باشد.

برای مثال، با ظهور شاهی قدرتمند «آفتاب شکوه و عظمت در افق ایران طالع می‌شود» این در حالی است که سایر شاهان «فقط به داشتن تخت و نگین اکتفا می‌کنند» تا اینکه «در زاویه عبادت و طاعت معتکف گردند» یا تا اینکه «بر بستر ضعف و پیری بیفتند و دست سرنوشت طومار زندگیشان را درهم پیچند». شاهان «دیهیم سعادت بر سر دارند» تا وقتی که «آفتاب سعادت رو به افول می‌نهد». «آنان گاهی اوقات پرچم اقتدار را بلند می‌کنند و بر مرکب شجاعت سوار می‌شوند» و اگر مانند بعضی از شاهان «از اسب غرور به زمین نخورند» «گرد از میدان دلاوری بلند می‌کنند» و «باد فتح و ظفر به پرچمهایشان می‌وزد» و «اختر شکوه و عزتشان اوج می‌گیرد» «مردان پیل‌تن و شیران صف‌شکن زیر علم شجاعتشان گرد می‌آیند» این امری کلی است که «فراریان را در راه فرار بگیرند» و یوغ اسارت بر گردنشان بگذارند» «مغلوبان مجبور می‌شوند که «جامه اطاعت به تن کنند» و دیگر «رشته دوستی و یگانگی را ننگسند» و «قدم در راه اتحاد و اتفاق بگذارند» پادشاهی عادل «ابواب حقیقت را مفتوح می‌کند و طرق دروغ را مسدود» «فرمان عدلش اوراق تاریخ شاهان دیگر را به دست فراموشی می‌سپارد» در نظر یک فاتح سخاوتمند «ارزش غنایم با خاک برابر است» سرداری پیروزمند «اردوی خصم را به باد تاراج می‌دهد» وی قبل از بخشیدن اسرا «قلم عفو بر گناهانشان می‌کشد» گاهی اوقات هنگام مرگ نابهنگام سرداری بزرگ صحبت از این است که «شهد گل به زهر آلوده می‌شود» به طوری که آن جوان ناکام مجبور می‌شود «طومار زندگی خود را بیچند» و «به

سرای باقی برود» و «کوله‌بار هستی را به دیار نیستی بکشد» یا «به دنیای دیگر علم بکشد» و «لباس عاریت زندگانی را به صاحب اصلیش بسپارد» و «به دنیای دیگر سفر کند» «بسیاری از شاهان بساط عیش و عشرت را می‌گسترانند» یا اینکه «دفتر تقوی و خداپرستی را می‌بندند» به طوری که «کاروان امن و آسایش از کشورشان رخت برمی‌بندد» حتی خود مورخ که قلم را به دست گرفته و می‌خواهد شرح حال شاهان و شاهزادگان را بنویسد «قبل از اینکه صندوقچه اسراری را که در سینه دارد باز کند و در اختیار عموم بگذارد «مدتی در دریای تفکر غوطه‌ور می‌گردد» سپس «لگام توسن قلم را به سمت پهن‌دشت تاریخ برمی‌گرداند» و بعد «اسب بلاغت را در میدان فصاحت به جولان درمی‌آورد». و خوانندگان اثرش را به وجد می‌آورد به طوری که حتی سالها پس از آنکه «اوراق هستی‌اش درهم پیچیده شد» کسانی که «کتابش را می‌خوانند» زبان تحسین می‌کشایند «و انگشت حیرت به دندان می‌گزند».

وقتی صحبت از شهرهای تاریخی ایران که هنوز هم وجود دارند به میان می‌آید، همانطور که قبلاً اشاره کردم نام شهرهای شیراز و اصفهان و همدان بیشتر شنیده می‌شود. دیدار از آنها با وجود این که مستلزم طی مسافت‌های طولانی است، به زحمتش می‌ارزد. سفر در راههای کاروانرو ایران برای سیاحان اروپایی بسیار پرهزینه است. تهیه اسب، قاطر، چادر، نوکر، آشپز و مهتر فوق‌العاده گران است. خلاصه برپا کردن یک کاروان خرج زیادی دارد که با مخارج سفر در اروپا اصلاً قابل قیاس نیست. راه تهران - اصفهان - شیراز که یکی از قدیمی‌ترین شاهراه‌های ایران است و شمال این کشور را به جنوب آن وصل می‌کند حدود ۱۴۲ فرسنگ (۱۰۶-۱/۳ میل آلمانی) است. منازل اصلی این راه که در مقابلشان فاصله‌شان از تهران به فرسنگ ذکر شده از شمال به جنوب عبارتند از: قم (۲۳)، کاشان (۳۹) اصفهان (۶۷) قمشه (۸۲) آباده (۱۱۳) و شیراز (۱۴۲).

سفر به سوی اصفهان را شروع می‌کنیم. از «دروازه نو» که خارج می‌شویم وارد راهی می‌شویم که از میان دشتی حاصلخیز می‌گذرد در انتهای این دشت در سمت جنوب رشته کوهی به چشم می‌خورد. این نخستین مانع طبیعی است که باید آن را پشت سر بگذاریم. وجود این گردنه از سرعت حرکت کاروان می‌کاهد. بالای این گردنه چشم‌انداز فشنگی در مقابلمان قرار دارد، در پشت سرمان هم رشته کوه البرز که از برف پوشیده شده دیده می‌شود. مسافر در اینجا با تهران، شهر چنارها وداع می‌کند. کاروان از کوره‌راهی که از وسط تخته سنگها می‌گذرد پائین می‌آید و قدم به منطقه کویر نمک می‌گذارد. این بیابان وسیع که ایرانیان به آن «کویر» می‌گویند و رنگش به سفیدی می‌زند

به طرف شرق گسترش یافته است. علت سفیدی خاک این کویر وجود قشر نمک است. در سمت غرب در وسط چند رشته کوه دو جلگه پروسعت و نسبتاً عریض کشیده شده است. قبل از رسیدن به شهر قم باید تعداد پنج گردنه دیگر را پشت سر بگذاریم. سراسر این ناحیه خشک و برهوت است. اما دارای مسیل‌های متعددی است که روی آنها تعدادی پل‌های قوسی شکل بسته‌اند. یکی از معروفترین آنها «پل دلاک» است که در نزدیک آن چاپارخانه‌ای به همین نام وجود دارد که در وسط بیابان تک و تنها افتاده است. از بالای آخرین گردنه یکبار دیگر می‌توان قلل پوشیده از برف البرز را که شهر تهران در پای آن واقع شده مشاهده کرد.

دورنمای قم به معنی واقعی کلمه از فاصله چند میلی می‌درخشد، زیرا گنبد زیارتگاه این شهر را با ورقه‌هایی از طلا پوشانده‌اند که نور آفتاب را به شکل خیره‌کننده‌ای منعکس می‌کند. شاهان ایران علاقه زیادی دارند به این که گنبد بناهای مقدس را - مانند مزار امامان و امامزاده‌ها - با ورقه‌های طلا و نقره بپوشانند. زائرنانی که به شهر مشهد که در شمال شرقی ایران نزدیک مرز روسیه قرار دارد، رفته‌اند، درباره شکوه مقبره امام رضا (ع) و درخشش خیره‌کننده گنبد زرین آن با بیانی احساسی سخن می‌گویند. هر چند باید گفت که توصیف آنها اغراق‌آمیز نیست چرا که سیاحان اروپایی هم گفته‌هایشان را تأیید کرده‌اند و درباره ثروت و شکوه و جلال بارگاه امام رضا (ع) مطالب اعجاب‌آوری نوشته‌اند. نقره و طلا، ضریح بزرگ نقره‌ای و پوشش ضخیم طلایی که روی مناره‌ها کشیده شده میناکاریهای رنگارنگ بر زمینه طلایی و جواهرات زیادی که آنجا وجود دارد، این مکان مقدس را که در میان زیارتگاههای ایران مقام نخست را داراست بسیار شکوهمند کرده است. «مشهدیها» یا زائرنانی که از زیارت مشهد مقدس بازگشته‌اند، از اینکه توانسته‌اند در کنار مقبره امام رضا (ع) بایستند و نماز بخوانند، احساس خوشبختی می‌کنند.

همان معنائی که مشهد برای زائران مرد دارد، شهر قم برای بانوان ایران داراست. آنان حضرت فاطمه خواهر امام رضا را حامی خود می‌دانند و در سراسر سال برای زیارت مقبره‌اش به قم می‌آیند و هفته‌ها بلکه ماهها در این شهر می‌مانند. هجوم زائران زن به این شهر، آنقدر زیاد است که در پاره‌ای از فصول واقعاً جای مناسبی برای سکونت یافت نمی‌شود. این مقبره هم از جلال و شکوه چیزی کم ندارد. کاشیکاریهای مناره‌ها و سر در آن بسیار زیباست. طلاکاریها و نقره‌کاریهای زیبای ضریح مقدس واقعاً چشم را خیره می‌سازد. تعداد چهارصد چراغ مرصع در اعیاد بزرگ اطاقهای تاریک و محل مقبره را

روشن می‌کنند. خدمتکارانم پیوسته از شکوه و جلال گنبد و مقبره فاطمه در قم و همینطور از مقبره‌های فتحعلی‌شاه و چند تن از فرزندان او که بنا به وصیتشان در اینجا دفن شده‌اند، سخن می‌گفتند.

همان طور که گفتیم اعتقاد زنان ایران نسبت به این زیارتگاه که رسماً به عنوان یک بست تعیین شده، فوق‌العاده زیاد است. آنان مزار این باکره مقدس را بسان آرامگاه «زینب» [سته زینب] دختر [حضرت] علی و نوه پیامبر در مصر، مکانی مقدس به شمار می‌آورند و این باکره را یکی از حامیان خود می‌دانند و چنین اعتقاد دارند که اگر کسی بر مزار وی بشکل معینی دعا بخواند، آرزویش برآورده می‌شود. مثلاً بی‌توجهی و بی‌مهری شوهر نسبت به زن به محبت تبدیل می‌شود یا اگر زنی نازا باشد صاحب فرزند می‌شود. زن بی‌وفا بخشیده می‌شود و عشق و علاقه شوهرش به او افزایش می‌یابد. این موضوع باعث شده است که همواره زنان زیادی از سراسر ایران به قم بیایند.

نه فقط زندگان که مردگان نیز بسوی مزار حامیشان جلب می‌شوند، زیرا بسیاری از ایرانیان وصیت می‌کنند که پس از مرگ در جوار این بانوی مقدس دفن شوند. از این رو گورستان پیرامون شهر بسیار وسیع شده و روز به روز به وسعتش افزوده می‌شود.

قم مدفن قدیسی دیگر هم هست، بنا به گفته اهالی محل قم دارای ۴۴۴ امامزاده کوچک و بزرگ است. سه بار عدد چهار معنای خاصی دارد، زیرا در زبان فارسی عدد چهل مانند عدد صد در نزد ما مفهوم کثرت را می‌رساند. مثلاً به تالاری که دارای ستونهای زیادی است «چهل ستون» می‌گویند، چار را «چهل چراغ» و هزار پا را «چهل پا» و گاهی اوقات هم ویرانه تخت جمشید را «چهل منار» می‌نامند.

دورنمای شهر قم، با وجود گنبد زرین و مناره‌های متعدد، که از پشت باروی شهر قد برافراشته چندان تماشائی نیست. قبل از اینکه به مرکز شهر برسیم باید از کنار خانه‌های مخروبه و نیمه مخروبه متعددی بگذریم. در میان این بناهای مخروبه برجهایی با کاشی‌های لعابی آبی‌رنگ دیده می‌شود، آخرین برج که از همه قدیمی‌تر است، از حیث خصوصیات معماری برای این منطقه یک نمونه و سرمشق محسوب می‌شود.

جمعیت قم را بین ده تا دوازده هزار نفر تخمین می‌زنند. اهالی اغلب فقیرند و از ساختن کاسه و کوزه و ظروف سفالی امرار معاش می‌کنند. فقط در مرکز شهر است که ظاهراً ساکنانش از رفاه نسبی برخوردارند و علتش می‌تواند آمدن دائمی زوار باشد. سقف خانه‌ها اکثر گنبدی شکل است و ظاهراً خوب نگهداری می‌شوند، در مرکز بازار که خوب و پاکیزه است اندک جنب‌وجوشی مشاهده می‌شود. کوزه‌های قم، بویژه آنهایی

که دارای لعابی آبی‌رنگ است به خوبی مشهور است و در دکانهای شهر و در بازار انواع و اقسامش به فروش می‌رسد.

«رودخانه قم» که رودی کم‌عرض است در حومه شهر تعدادی آسیاب آبی را به حرکت درمی‌آورد. اهالی محل برای آرد کردن گندم از این آسیاب‌ها استفاده می‌کنند. آنسوی شهر قم از حیث مناظر طبیعی زیباست و مسافر که به زحمت موفق به خارج شدن از دروازه چاپارخانه شده و می‌خواهد از راه کاروانرو به مسافرت طولانی بسوی اصفهان ادامه دهد از تماشای این مناظر احساس شادی و شمع می‌کند و تا اندازه‌ای کسالتش برطرف می‌گردد. چاروادار یا رهبر کاروان از قاطرهای چموشش لجاجت‌تر است و زیردستانش هم از او پیروی می‌کنند و نوکران خود مسافر هم چندان میل ندارند که بعد از اقامتی کوتاه این شهر مقدس را ترک کنند. لذا مشکلات زیادی ایجاد می‌کنند و با توسل به انواع و اقسام بهانه‌ها می‌خواهند حرکت را به تعویق بیندازند تا مشکلات موجود در قم رفع شود. البته باید توجه داشت که علت اصلی علاقه آنان به ماندن در قم نه تقدس این شهر که وجود فوجی فاحشه است که در خانه‌های بدنام شهر انتظار چاروادار و مهترانش را می‌کشند.

از قم تا منزل بعدی پسنگان به سبب وجود سلسله کوهی که در قسمت جنوبی راه سر به فلک کشیده، از زیبایی زیادی بهره‌مند است. انعکاس پرتو خورشید بر قله‌های صخره‌ای و بر تپه‌ماهورهایی که در پایین آنها قرار دارد صرفاً باید مورد تعریف قرار گیرد، زیرا توصیف آنها و شرح درخشش رنگهایشان امری محال است. مرتفعترین قله موسوم به گرگیش دوازده هزار پا (انگلیسی) بالاتر از سطح دریا قرار دارد و پوشیده از برف است و بسان شاهی که لب فرو بسته بر تاریخ چهار هزار ساله سرزمین ماد که در زیر پایش گسترده شده نظاره می‌کند.

«پسنگان» یا به قول شیرازیها «پسنگون» دهکده است که بیشتر به یک ویرانه شبیه است تا محل سکونت آدمیان. چند فرسنگ آنسوتر دهکده «شورآب» واقع است و در نزدیکی یک کاروانسرا و یک آب‌انبار هم به همین نام وجود دارد و به خاطر نامش تهیه آب از آنجا چندان رغبت‌انگیز نیست، کاروان باید سه منزل همچنان از راه سربالایی پیش برود تا به دهکده سن‌سن برسد. سن‌سن دهکده‌ای مخروب و متروک است و قناتهایش هم خشک شده و اراضی اطرافش پوشیده از کشتزارهای توتون و درختان توت است. مالکانش، بازرگان و ساکن شهر هستند و از کشت توتون و پرورش کرم ابریشم عایدی سرشاری نصیبشان می‌گردد. دهقانان در خانه‌هایی که دور از راه، در

وسط دشت قرار دارد زندگی می‌کنند و فقط برای کشت و زرع به اینجا می‌آیند. خوشبختانه وضع کاروانسرایش طوری است که مسافر می‌تواند شب را در آنجا بسر برد. منزل بعدی روستای بزرگ و آباد «نظرآباد» است که ظاهراً در گذشته بزرگتر و آبادتر هم بوده است. بناهای مخروبه قدیمی و کتیبه‌های قبرهای گورستان اطراف دهکده از گذشته درخشان نظرآباد حکایت می‌کند. این دهکده هم مانند بسیاری از روستاهای ایران که در کنار راه کاروانرو قرار دارند، دارای یک کاروانسرا و یک آب‌انبار باشکوه و گنبدی شکل است. برای برداشتن آب باید از تعداد چهل پله بلند که از سنگ ساخته شده پایین رفت تا به مخزن آب رسید.

منزل بعدی کاشان است. کاشان در وسط دشت وسیعی که توسط چند رشته کوه احاطه شده، قرار دارد. پیش از غروب آفتاب، به فاصله یک میلی شهر، باغهای سبز و خرمی نمایان می‌شود که تا قصر فین ادامه دارد. قصر فین به علت اینکه در آنجا یکی از دولتمردان کاردان و بزرگ ایران به قتل رسیده، در تاریخ معاصر ایران شهرت غم‌انگیزی کسب کرده است^۳. کاشان یکی از منازل مهم راه تهران - اصفهان است. براساس تخمین مقامات رسمی ایران جمعیتش حدود سی هزار نفر است. ما به درستی این رقم کاری نداریم، لیکن به عنوان جهانگردی که می‌خواهد حقایق را بنویسد باید بدین موضوع اعتراف کنیم که شهر کاشان، گذشته از عقربهای جرارش، یکی از پاکیزه‌ترین و آبادترین و غنی‌ترین شهرهای ایران است.

قبلاً خاطر نشان ساختیم که حومه تمام شهرهای ایران، به استثنای تهران، مملو از خانه‌های مخروبه و نیمه‌مخروبه است. در میان این خرابه‌ها گاهی به خانه‌های آباد هم برمی‌خوریم که در آنها مردم زندگی می‌کنند. شهر کاشان هم از این نظر با سایر شهرها فرقی ندارد لیکن با نزدیک شدن به مرکز شهر این منظره غم‌انگیز بکلی برطرف می‌شود. دروازه‌ها با کاشیکاریهای دلفریبشان، معابر سرپوشیده، بازار، مساجد و امامزاده‌ها با کتیبه‌های خوش‌نقش و نگارشان و کوچه‌ها و میادین، همگی دارای طرحی دقیق هستند و از نظر تزئین و رنگامیزی هم در سطحی عالی قرار دارند همه خوب ساخته و خوب نگهداری شده‌اند. سنگفرش خیابانهایش هم از سنگفرش بسیاری از شهرهای معروف اروپا بهتر است.

^۳ منظور نویسنده میرزا تقی خان امیرکبیر، نخستین صدراعظم ناصرالدین شاه است که در تاریخ ۱۲۶۸ قمری در حمام فین کاشان به قتل رسید. مترجم